

مصاحبه‌ای با رفیق سلطانیور ۲

متن زیر گفتگویی است که خانم ناصره - شرما، ایرانشناس، محقق و استاد ادبیات زبان فارسی در دانشگاه جامعه اسلامی دهلی نو - در آذر ماه سال - ۵۹ با فدایی خلق سعید سلطانیور به عمل آورد. این مصاحبه برای اولین بار منتشر می‌شود، از خانم ناصره - شرما، که نوار این گفتگو را در اختیار ما گذاشتند، سپاسگزاریم.

سوال: انقلاب آیا، انقلابی اسلامی بود؟ و اینک جمهوری اسلامی را چگونه می‌یابید؟
جواب: فکر می‌کنم که بهتر و درست‌تر است که به جای عبارت اسلامی! سخن از انقلاب به میان بیاوریم، چون قبل از آن که این انقلاب، مهر اسلامی بخورد، تحت عنوان یک انقلاب اجتماعی در ایران شناخته شد. این جا، من چندان در پی آن نیستم که سخن را حول محور اسلام و عمل‌کرده‌های آن به ویژه در ایران متمرکز کنم، چون آن کسی که کم و بیش با تاریخ و تاریخ تحول اجتماعی - سر و کار دارد به روشنی می‌داند که اسلام شکل بندی‌ای در درون سیستم کلی (نظام) فئودالیست و طبیعتاً این شکل بندی با وجه تولید فئودالی همخوانی دارد. می‌دانیم که جوامع مدنی امروز بیشتر و در کلیت خود محصول انقلاب‌های عظیم صنعتی هستند و شکل بندی‌های سیستم (نظام) فئودالی، به گونه‌ای مستقیم و گاه غیر مستقیم درین انقلاب‌ها به تمامی زیر ضربه قرار گرفته، مضمحل و نابود شده، به ویژه در وجود تولیدی خود، به صورت غالب نابود شده و بدیهی است که شکل بندی‌ها، یعنی روبنای این نظام نیز چنین سرنوشتی داشت، البته در کشورهای وابسته این شکل بندی‌ها طی یک روند بسیار طولانی‌تر زیر ضربه قرار گرفتند، یعنی آن قدر و آن طور که این روبنا در انقلابات صنعتی و در کشورهای صنعتی آسیب دید، در جوامع وابسته این روبنا، به آن شدت آسیب ندید. اگر بخواهیم صحبت را بهتر تمرکز بدهم باید بگویم که در ایران، فئودالیسم در طی ۷۰ سال قوص نزولی و اضمحلال خودش را پیموده و طبیعی است که در این ۷۰ سال یعنی از زمان انقلاب مشروطیت تاکنون، شکل بندی‌های فئودالی توانسته است در درون سیستم سرمایه‌داری ادغام بشود و در خدمت سرمایه‌داران و بانکداران و بازرگانان قرار بگیرد. امپریالیسم به جوامع فئودالی در قدم اول تولیدات خود را صادر می‌کند و در روند بعدی حرکت خود به صدور سرمایه، دست می‌یازد در نتیجه حکومت‌های مرکزی را به صورتی درآورد که بتوانند نمایندگی منافع تجار و بازرگانان را و بعداً صنایع مونتاژ را به عهده گرفته در عین حال منافع فئودال‌ها و سران قبایل را به ویژه از قلم نمی‌انداخت. چون می‌دانیم که ایران کشوریست چند ملیتی و با قبایل متفاوت که دارای ویژگی‌های اقلیمی و سنتی خاص خودشان هستند. بنابراین اسلام به عنوان یک نمود روبنایی به‌خصوص از صفویه به‌بعد در ایران نقش ویژه‌ای ایفا کرده و در عصر قاجار و پهلوی یعنی بهتر است بگویم که در تمام دوران این دودمان‌های سلطنتی توانسته خادم دولت مرکزی باشد، توانسته از طریق برانگیختن مجموعه‌ای از خرافه‌های تاریخی و باورهای آسمانی، زمینه‌ای را برای استثمار هر چه بیشتر فراهم کند. البته طبیعی است که در یک جامعه‌ای که مردمش مسلمان هستند، حالا چه شیعی و یا سنی اقتدار فقیری همواره حضور دارند که طبق قانونمندی مناسبات تولیدی جامعه نقش تاریخی خود را ایفا می‌کنند، هر چند در دوره‌هایی دچار توهماتی بشوند. به این دلیل وقتی ما از مذهب به عنوان یک شکل بندی روبنایی سخن می‌گوییم قصدمان هرگز این نیست که توده‌های مردم را که دارای این فرهنگ، این فرهنگ مذهبی هستند دارند چنین نقشی در رابطه با دولت مرکزی بدانیم، بلکه عوامل اجرایی این شکل بندی که به انحاء مختلف هادی توده‌ها هستند بیشتر مورد نظرند. جامعه ما مثل جوامع غرب از درون یک انقلاب صنعتی عبور نکرد، در نتیجه فرصتی نبود و هم ضرورتی نداشت که به‌سان مسیحیت شکل جدیدی، همخوان و متعادل با تغییر زیربنای جامعه از فئودالی به سرمایه‌داری، از درون خودش بزاید، یعنی نقشی را که پروتستانسیم ایفا کرد، که در خدمت سرمایه‌داری قرار گرفت، در واقع پیام "لوتر" در اسلام شکل مشخص جدیدی پیدا نکرد به دلیل این که صنعت هم این جا با شکل انقلابی بروز نکرد، به دلیل این که وجه تولید فئودالی هم این جا طی یک انقلاب نابود نشد، بنابراین می‌بینیم که همه چیز در جامعه‌ای وابسته مثل ایران با هم همخوانی دارند، در نتیجه مذهب هم باید در خدمت سرمایه‌داری بسیار ظریف‌تر، بسیار زیر زمینی‌تر و زیرکانه‌تر عمل می‌کرد. بررسی تاریخ ایران از انقلاب مشروطیت تا امروز در مقاطعی چهره‌هایی مذهبی را معرفی می‌کند بررسی این چهره‌ها خود روشن‌ترین بیان کاربرد مذهب در خدمت سرمایه و حتی مستقیماً امپریالیسم جهانی است. اگر بخواهیم به این چهره‌ها بپردازیم متنوی هفتاد من خواهد شد ولی راه دوری نمی‌رویم، در همین دوره سرشار از خفقان و ستم و استثمار شاهی ما کاروان طولانی زعمای مذهبی را می‌بینیم که از کنار کاخ سلطنتی تا آرامگاه‌های به اصطلاح ائمه اطهار صف بسته اند عکس‌های بی شماری هست در حالی که شاه این سمبل خونخواری و رذالت، ایستاده و این چهره‌ها به آستان بوسی مشغول. و طبیعتاً راهنمای او هم هستند. همین "فلسفی" که امروز هم سخنگوی منافع سرمایه‌داران و زمین داران بزرگ است از چاکران و آستان‌نوسان شاه بود، کسی بود که در ۲۸ مرداد کودتای "سیا" را به شاه تبریک گفت. کم نیستند این گونه چهره‌ها، بنابراین مسئله این نیست که گویی مذهب با

نقشی کاملاً متفاوت که گویی مذهب موجودیتی جدید و استثنایی در ایران پیدا کرده، نه، مسئله اصلاً این نیست. مسئله این است که مذهب در کنار بورژوازی امروز ضرورت پیدا کرده که نمود بیشتری پیدا کند، که در ظاهر خودش را وجه غالب نشان بدهد تا وجه به ظاهر غیر غالب بورژوازی وابسته بتواند حرکت لازم خودش را زیر پوشش این فرهنگ مذهبی انجام بدهد که بتواند در جهت تحکیم هر چه بیشتر وابستگی و یک انسجامی برای تمرکز یک دولت مرکزی قوی و سرکوبگر بدهد. البته من قصدم به هیچ وجه این نیست که بگویم نقش مذهب که مهرش پای انقلاب هم خورده و تحت عنوان اسلامی خودش را متحلی کرده صرفاً یک نقش پوششی است، چون معتقدم در عین حال که مذهب همواره در کنار بورژوازی بوده، ولی به دلیل آن که این روبنای جامعه‌ی فئودالی است دچار تعارضاتی با بورژوازی هم بوده و طبیعتاً اکنون که از نظر تاریخی امکان پیدا کرده خودش را در درون قدرت مرکزی متبلور کند، اختلافاتش با بورژوازی گاهی شکل پیدا و آشکارتری به خود می‌گیرد و همین باعث می‌شود که بسیاری از ندانم کاران عرصه‌ی سیاسی این گونه اختلافات را تحت عنوان تضاد رقم بزنند و یک سلسله اختلافات را با تضاد آنتاگونیستی اشتباه کنند که فکر کنم بعداً که مسایلی درین زمینه پیش بیاید به این مسئله خواهم پرداخت. فقط این جا کاملاً مشخص است که انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی بود که در روند

خودش، در روند طبیعی خودش متوقف شد، شاخه، شاخه شد و قدرت تاریخی خودش را تا حدودی از دست داد اما هم چنان باید این انقلاب را در روند خودش دید. وجود دسیسه‌های کلی امپریالیستی، نبودن یک سازماندهی قوی از طرف چپ، سدی شده در مقابل انقلاب، به اضافه این که ارگان سازش حرکت انقلاب را، اگر چه نمی‌توان گفت متوقف ولی دچار وقفه کرده. روی این اصل وقتی ما سخن از انقلاب می‌گوییم نه از انقلابی در گذشته بلکه از انقلابی سخن می‌گوییم که شروع شده و هنوز در جلوی رو چشم انداز گسترده‌ای وجود دارد که هنوز حرکتش را به سوی چشم اندازهای آینده خودش گاه با قدرت و گاه بسیار بطئی و پنهان ادامه می‌دهد. بنابراین ما در یک دوران گذار به سر می‌بریم، دورانی که صف آراییی طبقاتی بیش از همیشه عمق و گسترش پیدا می‌کند و چشم انداز یک جنگ داخلی را تصویر می‌کند. و چنین چشم انداز نیست که حاکمیت را وامی دارد، سریع‌تر، از داخل خود را یک دست‌تر بکند، و جناح‌های مختلف را که درون حاکمیت بر علیه انقلاب ادغام شده‌اند به صف‌های واحدی بکشد، ولی تلاطم ادامه دارد و از درون این تلاطم است که آینده از سویی با هژمونی چپ و سازماندهی چپ، انقلاب را به پیروزی می‌رساند، اگر هنوز به دلیل ناتوانی چپ در سازماندهی پرولتاریا و متحدین تاریخی‌اش احتمال اشکال کودتایی حاکمیت است، که البته این اشکال کودتایی ضرورتاً لازم نیست کوتایی از بیرون باشد. ممکن است از درون حاکمیت این کودتا سرچشمه بگیرد. جناحی از حاکمیت احتمال دارد در چهار چوب یک جنگ داخلی و یا در درون بحران‌های بسیار عظیمی که ایران را در آستانه جنگ داخلی هم جانبه قرار بدهد، تمام نیروهای مرتجع را از ایلات گرفته مثل قشقایی مثل ایل سنجابی تا عناصر متحد شده‌ی ساواک، بختیار، پالیزبان را در خارج و همین طور جناح‌ها و نیروها و عناصر وابسته به امپریالیسم را در ایران گرد محور خودش متحد کند و همان نقشی را بازی کند که یک کودتای ناگهانی و از بیرون می‌تواند ایفا کند. در هر صورت انقلاب ما یک انقلاب اجتماعی است که دچار وقفه شده و هر چه پیش می‌رویم مهر اسلامی این انقلاب که در واقع جوهر چندان منسجمی هم ندارد در برابر سیل خروشان حرکت توده‌ها و خواست‌های انقلابی آن‌ها، خواست‌های دمکراتیک آن‌ها، خواست‌های اقتصادی و سیاسی آن‌ها شسته می‌شود، امروزه این مهر اسلامی رنگ و روی خود را از دست داده و دیر نیست که انقلاب با قدرت تمام، تمامی توهامات تاریخی توده‌ها را در زمینه باورهای آسمانی، در زمینه رویاهای تلخ خرده بورژوازی بشوید و مبارزه طبقاتی بسیار قاطع‌تر، مشخص‌تر رویارویی خودش را در ابعادی تازه آغاز کند.

سوال: با توجه به گفته‌هایتان، نظر خود را راجع به قدرت حاکم بیان کنید؟ آیا این حاکمیت، بورژوازی ست و یا خرده بورژوازی و یا ترکیبی از هر دو؟

جواب: قدرت حاکم فعلی ایران در مجموع قدرتی است بورژوازی و تلاش و جهت‌اش در جهت وابستگی است که البته یک قدرت یک دست نیست بلکه ترکیبی است در مجموع از دو جناح: جناحی تحت عنوان به اصطلاح لیبرال‌ها و جناح دیگری که ما آن را بورژوازی کلریکال می‌نامیم و یا جناح حزب جمهوری اسلامی، البته از آن جا که این قدرت حاکم در جریان قیام از منافع توده‌ها و یا به زعم خودش از منافع مستضعفین سخن می‌گفت و این توهم را در جامعه پدید آورد که گویا قدرت حاکم در وجه غالبش منافع خرده بورژوازی را نمایندگی می‌کند و به همین دلیل قدرت حاکم مجبور بود امکاناتی ایجاد بکند که بعضی از عناصر و نیروهای خرده بورژوازی در نهادها و ارگان‌های حکومتی تلاش‌هایی به نفع خرده بورژوازی بکنند تا توهم توده‌ها را در رابطه با خودش عمیق‌تر بکند ولی در هر صورت قانونمندی کلی مبارزه طبقاتی و واقعیت‌های اجتماعی و حضور بحران‌های پیاپی در عرصه اقتصادی، عرصه سیاسی و حتی در عرصه فرهنگی اجتماع ما، باعث شد که حاکمیت در عمل جبراً به سرکوب مدام همان افشار خرده بورژوازی که در توهم به سر می‌بردند و کم و بیش هنوز نیز به سر می‌برند، دست بزنند. رهبر انقلاب که تجلی آرمان‌های خرده بورژوازی در درون جنبش شناسانده شده بود عملاً به نوسان میان دو جناح پرداخت، مجبور شد گاه با حمایت از این جناح و گاه آن جناح دیگر، تعادلی نسبی در این ارگان سازش ایجاد کند که طبیعتاً این مانورهای در مجموع، در جهت تأیید حزب جمهوری حرکت می‌کند، گرچه در مقاطعی حزب را نیز به زیر انتقاد می‌گیرد. البته بیشتر در پنهان تا در اشکال علنی. البته تمامی این‌ها تلاش‌هاییست که

سیستم را بتواند از درون بحران‌های متلاطم اجتماعی عبور بدهد. امروز برای توده‌های مردم این سوال مطرح است، که نمایند به اصطلاح مستضعفین چگونه است که روزی زیر فشار مبارزات توده‌ها و حرکت رادیکال نیروهای چپ، مترقی و دمکرات جامعه در رابطه با توده‌ها به نحوی تن به اصلاحات ارضی و یا به زعم خودشان انقلاب ارضی تن می‌دهد، اگر چه لایحه همین اصلاحات بسیار مخدوش است ولی در هر صورت بخشی از منافع دهقانان در درونش رقم خورده، ولی چیزی نمی‌گذرد وقتی که توده‌ها تا حدودی سرکوب شدند موقعی که توده‌ها زیر فشار مضاعف جنگ به بحرانی‌ترین وضعیت اقتصادی و سیاسی خودشان رسیدند و برایشان این طور معنی می‌شود که هر حرکت اعتراضی به نفع عراق است و بدیهی است که سلاح مبارزه را این مسائل در دست توده‌ها کند می‌کند درست در یک چنین موقعیتی خود رهبر خط بطلان را روی بند "ج" اصلاحات ارضی می‌کشد که در واقع این لایحه چیزی جز همین بند نبود. بندهای دیگر این لایحه از زمین‌های سرمایه‌داران، مالکان بزرگ فراری سخن می‌گوید، بخشی از این زمین‌ها در دست دهقانان بود که به وسیله خودشان مصادره انقلابی شده بود و بخشی از این زمین‌ها هم در دست متولیان جدید دولتی بودند، می‌ماند زمین‌های بایر ایران و اگر این زمین‌های بایر را می‌شد با دست تهی باور کرد، به زیر کشت برد، در همان دوران ستم شاهی این کار انجام می‌گرفت، این زمین‌ها آب می‌خواهند، چاه لازم است، دستگاه می‌خواهد که چاه بزند، باید خاکش مورد بررسی قرار بگیرد که چه می‌توان آن جا کاشت، کود می‌خواهد، بذر لازم است، از طرفی این زمین‌های بایر از مناطق روستانشین تا حدود زیادی پرت افتاده‌اند مسئله خانواده این روستائیان با این دهقان‌ها خود، معضل دیگریست در واقع جمهوری اسلامی با بند "ب" هوا را فروخته، انگار کلید بهشت را فروخته و یا به قول مسیحی‌ها جای سوراخ‌های صلیب عیسی را که مقدسند فروخته به مردم! تنها بندی که سخن از تقسیم زمین‌های دایر می‌کرد بند "ج" بود، آن هم ملغی شد، آیا دهقانان خرده بورژوا هستند و یا نه؟ پس طبیعی است که بخش عظیمی از توده‌های خرده بورژوازی که روستایی هستند، در عمل، ببیند که این حاکمیت، حاکمیت آن‌ها نیست. از سویی بودجه‌هایی که تحت عنوان وام از طرف دولت اختصاص داده شده بود برای مردم، بخش بسیار نازل و کمی اختصاص داده شده به خرده بورژوازی، به دهقانان، برعکس بخش هنگفتی به مالکان بزرگ و سرمایه‌داران اختصاص داده شده بود. که در ضمن سهم این‌ها به سرعت پرداخت می‌شد، ولی پرداخت سهم اندک خرده بورژوازی متوقف می‌ماند و بسیار طولانی از نظر زمانی، شکل عملی به خود می‌گرفت. از سویی می‌بینیم که بازار احتکار به ویژه بعد از جنگ رونق می‌گیرد، طبیعی است که محترکین خرده بورژوا نیستند، بیشترین سودها را محترکین می‌برند و دولت خرده بورژوا را زیر فشار قرار می‌دهد یعنی دکه‌داران، مغازه‌داران کوچک را، گویا این‌ها هستند که اجناس را گران می‌فروشند، و به شلاقشان می‌بندند و گاهی همان مقدار اندک اجناسشان را مصادره می‌کنند آن‌ها را زیر فشار قرار می‌دهند تا توده‌ها را باز هم فریب دهند، نشان بدهند که این خود شما هستید که بلای جان خودتان شده اید! و حتی با وقاحت تمام نخست وزیر می‌گوید که ما نمی‌توانیم جلوی هر مغازه، پهلوی هر گران‌فروش یک پاسدار بگذاریم! این وقاحت است، این فریب توده‌هاست، به خوبی می‌دانیم به آسانی می‌توان جلوی احتکار و گران‌فروشی را گرفت، آن هم از منشاء آن، یعنی از بالا. ما در این رژیم هیچ محترکی را ندیدیم که تیرباران بشود ولی بسیاری از افسار خرده بورژوازی را می‌بینیم که سر چهارراه‌ها، در زندان‌ها شلاق می‌خورند. یکی دیگر از سیاست‌های حاکمیت مبارزه (بهتر است بگویم سرکوب) دکه‌داران پیاده‌روها و خیابان‌هاست. آیا این دکه‌داران در شمار خرده بورژوازی هستند و یا نه، طبیعی است که هستند و این‌ها به بدترین شکل سرکوب می‌شوند، زیر فشار قرار می‌گیرند، پریروز جوانی را دیدم در میدان نارمک، بیست و چند ساله، با وضعی ژنده، چرخ دستی کوچکی داشت، یک متر در هفتاد و پنج سانتی متر حدودا، رویش مقداری مداد پاک کن بود، چند تا مداد تراش و تعدادی دفترهای نقاشی برای بچه‌ها، چهار تا چوب در اطراف چهار چرخه و پلاستیکی سیاه دور این چوب با نخ بسته شده بود، کمی دورتر ماشینی ایستاده بود با آرم کمیته و همچنین آرم شهرداری، و انبوهی از جمعیت جلوتر رفتم، جوانک صاحب چهار چرخه با مرد تنومندی گلاویز شده بود، جوان فروشنده فریاد می‌زد: بی انصاف‌ها این تمام زندگی من است، جز این چند تا دفتر و قلم و این گاری چیزی ندارم، من سر آن کسی که بخواهد دکه مرا خراب بکند کنار همین جوی آب می‌برم، من از هیچ کسی نمی‌ترسم، ما انقلاب کردیم که یک لقمه نان داشته باشیم، مردم از جوان فروشنده حمایت می‌کردند، ماموری که با جوان گلاویز شده بود، جا خورده بود، ترس برش داشته بود، مامور دیگری آمد با ریش بزی پالتوی مشکی شیکی تنش بود، رو به جوان کرد و گفت: پدرت را درمی‌آورم، صبر کن، الان پاسدار می‌آورم، مردم به او توپیدند که چرا این چنین می‌کند، آخر مگه چه کرده، مامور درآمد که کنار دکه‌اش آتش روشن می‌کند، دکه دار فریاد می‌زد، آخر بی انصاف هوا به این سردی، مجبورم آتشی روشن بکنم، می‌خواهی که یخ بزنم، تازه من آتش روشن می‌کنم، به تو چه مربوط است، مامور جواب داد، دست خوش! نمی‌دانی که جنگ است؟ البته می‌دانی، ولی روشن می‌کنی، منظورت دادن علامت است! دکه دار فریاد برآورد: آخر بی‌شرم تو روز روشن آتش روشن می‌کنم و... مردم خندیدند، معلوم بود بهانه‌ای بیش نیست آن هم چه ناشیانه و بی‌شرمانه و این‌ها توده‌های خرده بورژوازی هستند و زیر فشار، از طرق مختلف حاکمیت این است، حاکمیت سرمایه‌داران، حاکمیت بورژوازی وابسته و اگر گرایش‌های خرده بورژوازی به دلایلی که گفتم امکان پیدا می‌کرد در درون حاکمیت و یا در کنارش نمودهایی داشته باشد، اینک روز به روز ضعیف‌تر می‌شود و بیش

از دیروز سرکوب می‌شود و ماهیت این حاکمیت متبلورتر و مشخص‌تر در برابر چشم توده‌ها به نمایش گذاشته می‌شود. توده‌ها به مرور و به شتاب توهم خود را از دست می‌دهند و حاکمیت را شناسایی می‌کنند و مبارزه طبقاتی توده‌ها در برابر حاکمیت اشکال بسیار مشخص‌تری را به خودش گرفته و امروز ما در واقع گرچه در درون بحران‌های مختلف اقتصادی، سیاسی و فرهنگی به سر می‌بریم ولی از سویی در آستانه انفجار بحران‌ها ایستاده ایم در چشم اندازها، انفجار بحران‌ها به چشم می‌خورد و در واقع پیشبرد مبارزه از درون این انفجار اشکال سرنوشت سازی به خود خواهد گرفت.

سوال: در چنین وضعیتی یعنی وجود بحران اقتصادی، اجتماعی، امروز جنبش چپ، جنبش چپ انقلابی از دیدگاه شما چه وظایفی به عهده دارد؟

جواب: توضیح وظایف چپ انقلابی بدون آن که وضعیت گذشته و حال این چپ تا حدودی مشخص بشود در پرده‌ای از ابهام خواهد ماند، بنابراین ابتدا باید دید چپ در گذشته چه بوده، چه کرده، و در جریان انقلاب چه باری را به دوش گرفته و در درون جنبش انقلابی خلق کجا به جنبش اعتلا بخشیده و کجا نقشی بازدارنده داشته و در واقع آب به آسیاب سرمایه‌داری ریخته. جنبش چپ در ایران و یا بهتر است بگوییم جنبش مارکسیستی - لنینیستی در ایران جریان پر تجربه ایست، آن چنان که امروزه، ما و جامعه ما، نیروهای انقلابی، کارگران پیشرو، زحمتکشان آگاه و مبارز، فریب لفاظی‌های چپ‌نمایانه را نخواهد خورد. می‌دانید مصاحبه در ایران و با یک ایرانی این مشکلاتی را که در این مصاحبه برای ما پیش می‌آید ندارد، به دلیل این که ایرانیان دست کم شناختی نسبی از تاریخ مبارزات ایران و تاریخ مبارزات چپ در ایران دارند، در نتیجه احتیاجی به درازگویی نیست، هر چند که من مجبور اشاره‌ای به گذشته بکنم. چشم اندازهایی را که کم و بیش شناخته شده، باز مطرح کنم، اما برای خلق‌های هند، حتی آن بخش از نیروهای آگاه و مبارز، کافی نیست، در این فرصت کم، پرداخت همه جانبه‌ای را نمی‌توان ارائه داد، بنابراین من گذرا به مسائلی اشاره می‌کنم. باید بگویم که ما بعد از اصالت انقلابی که در آغاز شکل‌گیری چپ مارکسیست - لنینیستی در ایران سراغ داریم و هم چنین با توجه به غنای تئوریک که در جریان فعالیت گروه مشهور ۵۳ نفر داشتیم در جریان جنگ جهانی دوم با رهنمود استالین که مبارزه با فاشیسم را محور اصلی احزاب کمونیستی جهان اعلام کرد حزب توده اگر چه با پرچم م. ل. ولی در واقع به عنوان یک حزب ضد فاشیستی در ایران سازماندهی شد و طبیعتاً با یک چنین محوری از تمام اقدار جامعه عضوگیری کرد، در درون این حزب حتی تجار و بازرگانان نیز جای داشتند، حتی نیروهای مذهبی هم جای ویژه خودشان را در حزب داشتند. حزبی بود به ظاهر مارکسیستی، ولی در واقع بدون هویت علمی و در آن سال‌ها که فضای تازه‌ای در ایران ایجاد شده بود، چون می‌دانیم که انگلستان جزو متفقین بود و هم چنین شوروی هم، از طرفی حکومت مرکزی زیر فشار و سلطه انگلیس بود و از آن جا که مبارزه ضد فاشیستی در دستور روز قرار گرفت خواه نخواه اپوزیسیون در ایران عمدتاً در شکل ضد فاشیستی باید جهت و نقش خود را مشخص می‌کرد، روی این اصل حکومت مرکزی هم به دلیل جنگ جهانی و بحران‌های ناشی از آن امکان داد تا حدودی این اپوزیسیون به حرکت درآید. البته امکانی طبیعتاً جبری و با شناسایی منافع خویش در لابلای و جریان این مبارزه، بنابراین حزب توده با گرد آوردن جمعیت عظیمی در موقعیتی که اپوزیسیونی در ایران نبود، سازماندهی شده و با گرد آوردن جمعیت زیادی پیرامون خودش و تحت لوای مبارزات ضد فاشیستی توانست نقش ویژه‌ای را در عرصه‌ی مبارزات ایفا کند. اما به همان نسبت که کم کم شعله‌های جنگ جهانی فرونشست طبیعتاً نقش این حزب نیز در رابطه با مبارزات ضد فاشیستی تضعیف شد و این جا بود که باید عنصر مارکسیستی مبارزه، هم چنان که مدعی‌اش بود در شکل محوری و با شکل مشخص‌تر طبقاتی، نقش خودش را در جامعه متبلور و ایفا می‌کرد، درست در این مقطع بود که غیر مارکسیستی بودن این حزب آشکار شد و حزب توده که در درون بحران‌های بعد از جنگ جهانی در سطح جهانی و نیز ایران، و بعد از فروکش کردن مبارزات ضد فاشیستی بیشتر چشم به قدرت دوخته بود. و کم کم شیفتگی حزب به شرکت در قدرت چنان عیان شد که در دولت قوام ما دیدیم که کرسی‌هایی به دست آورد. طبیعتاً چنین خط و برنامه‌ای نمی‌توانست خط و برنامه پرولتاریا باشد، چون پرولتاریا در درون این حزب از همان اهمیتی برخوردار بود که دهقانان که بازرگانان که تجار و روشنفکران خرده بورژوا داشتند. روزنامه‌های این حزب در این سال‌ها سرشار از تناقضات تئوریک است یعنی حزبی است که همواره مقولات عام، م. ل. را مطرح می‌کند ولی با اتخاذ سیاست‌هایی درست نقطه مقابل این میانی کلی مارکسیستی. تبلور سیاست‌های ضد کارگری حزب توده را ما پیش از کوتای ۲۸ مرداد در جریان ملی شدن صنعت نفت که جنبش خلق‌های ایران در این جهت به حرکت درآمده بود مشاهده می‌کنیم. در واقع حزب توده که همواره برای قبضه کردن قدرت در درون سیستم بورژوایی برنامه ریزی می‌کرد و هنوز هم می‌کند، از ترس هژمونی دکتر مصدق در جنبش و از آن جا که کورکورانه سیاست‌های شوروی را دنبال می‌کرد نه تنها از جنبش توده‌ای عقب افتاد بلکه سد راه این جنبش شد موقعی که توده‌های مردم شعار ملی شدن نفت را در سرتاسر ایران فریاد می‌زدند حزب توده از ملی شدن نفت جنوب سخن گفت و به این ترتیب از نظر تاریخی نه تنها خودش را در درون جنبش توده‌ها منزوی کرد بلکه در همان مقطع تاریخی هم بزرگترین ضربه را بر جنبش فرود آورد و می‌دانیم که مصدق را آمریکایی نامید. من این جا نمی‌خواهم منکر اشتباهات عظیم مصدق به ویژه در رابطه با ارتش بشوم، حفظ ارتش سرکوبگر امپریالیستی و به زعم مصدق در خدمت ملت که نقش بسیار

عمده‌ای در کودتای ۲۸ مرداد ایفا کرد، ولی اشتباهات بورژوازی اگر چه تحت بورژوازی ملی از آن نام می‌بریم، برای نیروی چپ و جنبش کمونیستی چندان مطرح نیست، بلکه این اشتباهات مرکزیت قدرت جنبش چپ در مقطع تاریخ است که سرنوشت ساز است. با توجه به این مسئله بدون این که چشم بر تمام مسائلی که دست به دست هم داد و جنبش را به انحراف و شکست کشاند و زمینه کودتای ۲۸ مرداد را فراهم کرد بپوشیم باید با قاطعیت بگویم حزب توده به‌خلق به‌ویژه به‌کارگران در آن مقطع تاریخی خیانت کرد. البته این باعث نخواهد بود که ما ستایشگر چهره‌های درخشانی در درون حزب نشویم که با جدا افتادن از سیاست دنباله‌روانه و ضد خلقی حزب نقش انقلابی و تاریخی خودشان را ایفا کردند ولی از آن جا که چهره‌های منفرد و انقلابی جنبش بودند قادر نبودند جنبش نوینی را در عرصه مبارزات کمونیستی ایران پایه‌ریزی کنند، در دوران بعدی در سال‌های خفقان بعد از کودتا ما با چپی‌پراکنده، سرخورده، منزوی و غیر منضبط روبرو هستیم در واقع بیشتر رهبران حزب توده در جریان کودتا از کشور گریختند و حتی دستور تنگین تسلیم اعضا را صادر کردند. اما چهره‌های انقلابی این حزب علیرغم این دستور وظیفه تاریخی و انقلابی خودشان را ایفا کردند. رهبری حزب از ایران گریخت و این گریز را نمی‌توان یک تبعید جبری انقلابی نامید، چون در مقاطعی از جنبش‌های خلق‌های جهان می‌بینیم که چهره‌های درخشان جنبش چپ و یا کادرهای مرکزی یعنی کمیته مرکزی به تبعیدی اجباری تن در می‌دهند، ولی نقشی که در سرتاسر جریان جنبش انقلابی کشورشان ایفا می‌کنند نشان‌دهنده‌ی آنست که این حرکتشان تبعیدی جبری، انقلابی و در راستای منافع خلق‌هایشان بوده و یا حرکتشان چیزی نیست به جز گریز از مبارزات و ترک کردن عرصه مبارزه و تنها و پراکنده بر جای گذاشتن جنبش انقلابی خلق. بسیاری از اعضای این حزب از آن جا که آموزش مارکسیستی - لنینیستی نداشتند جذب نهادهای دیکتاتوری شدند و در واقع مسئله بدان جا کشید که خلایی عظیم در جامعه ایجاد شد. نیروی جوان، نسل جوان گذشته تاریخی خودش را در رابطه با سنت‌های انقلابی جنبش از یاد برد، نسلی پرورش پیدا کرد که ارزش‌های انقلابی خودش را نه از درون متون مارکسیستی و جریان عملی مبارزه طبقاتی بلکه بیشتر از درون هنر و ادبیات انقلابی پیدا کرد. نسلی بود که ریشه‌هایی عمیق در آموزش‌های مارکسیستی - لنینیستی نداشت، از سویی توده‌ها باور خودشان را با توجه به یک چنین خیانت عظیم تاریخی نسبت به جنبش چپ تا حدود بسیار زیادی از دست دادند و از سوی دیگر ابعاد سرکوب و جنایت سیستم ستم شاهی بود که دست کم امروز بر کسی پوشیده نیست. در یک چنین شرایطی چپ با مشکلات بسیاری روبرو بود، نیروهای انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در جستجوی راهی بودند در واقع در جستجوی خروج از بن‌بست، زندان‌ها پر بود از نیروهایی که هنوز در عرصه مبارزات به حرکت در نیامده دستگیر شده بودند. زندان‌ها پر بود از نیروهایی که در گفتگوهایی زیر ضربه‌های دیکتاتوری قرار گرفته بودند در یک چنین شرایط بغرنجی بود که گروهی از مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی ایران با توجه به این وضعیت بغرنج تئوری تازه خودشان را رقم می‌زدند و طرح عملی پیاده کردن این تئوری را مورد مطالعه و بررسی قرار داده بودند، رستاخیز خونین سیاهکل طلایع نوین مبارزات کمونیست‌های ایران بود که به‌یکباره ارزش‌های انقلابی نزدیک به هفتاد سال جنبش کمونیستی ایران را در درون خودش متبلور کرد، و رستاخیز سیاهکل در عصر دیکتاتوری علیرغم خلایی که در اثر خیانت حزب توده در جامعه ایجاد شده بود اگر چه به کندی، ولی سرانجام باور توده‌ها را از زیر خاکستر مبارزات خفته مردم بیدار کرد، مردم کم‌کم ایمان خودشان را به نیروهای انقلابی مارکسیستی - لنینیستی ابتدا در گفتار و بعد در حمایت‌های عملی به‌نمایش گذاشتند. این جا سخن از خدشه‌ناپذیری رستاخیز سیاهکل و تئوری نهفته در درون این رستاخیز نیست مسئله مهم برای جنبش کمونیستی ایران این است که در مجموع به ازای تمام کمبودها آیا رستاخیز سیاهکل سنت‌های انقلابی مارکسیستی - لنینیستی را زنده کرد یا نه؟ آیا توانسته است در درون خلا پیوندی تازه و خونین با توده‌ها برقرار کند یا نه؟ آیا توانسته است در دوران خلا مبارزات، عرصه‌های تازه‌ای برای مبارزه باز کند یا نه؟ در این رابطه است که جواب ما به تمام این سوالات مثبت است. در واقع دیکتاتوری شاه و امپریالیسم بخشی از انرژی را صرف این می‌کرد که آتش این رستاخیز در توده‌ها نگیرد، حتی دکترونی در این زمینه از طرف سیا به ساواک ایران پیشنهاد شده بود. ساواک، علیرغم تمام کمبودهایی که این جنبش از نظر دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی داشت این رستاخیز را آغازی خطرناک برای سیستم در نظر گرفت و به‌سرکوب همه جانبه آن پرداخت اما علیرغم تمام امکاناتش، تمامی امکانات تاریک و شومش با توجه به حرکت انقلابی سازمان دیگری، یعنی مجاهدین خلق که عملکردی مشابه و یگانه داشتند، هر چند در عرصه تئوری طبیعتاً مبانی متفاوتی را به درون جنبش می‌پردند، ما دیدیم که با شروع بحران‌های اقتصادی، امپریالیسم و دولت دست‌نشانده‌اش در ایران با دامن زدن به فضای باز سیاسی! در واقع ناتوانی خودشان را در جلوگیری از پیوند رستاخیز سیاهکل و مبارزات انقلابی توده‌ها آشکار کردند. در واقع طرح امپریالیسم این بود که با ایجاد "فضای باز سیاسی" در ایران و دادن پرچم آزادی و آزادیخواهی به دست عناصر فریب کار بورژوازی و فریب روشنفکران تا مدتی بتواند در مقابل جنبش انقلابی تاب بیاورد، ولی از آن جا که اصولاً طرح آزادی‌های دمکراتیک هر چند با توطئه و فریب آمیخته باشد در جامعه وابسته خطرات جدی به دنبال دارد و سکان چنین جریانی از دست بورژوازی خارج شد و انرژی انقلابی توده‌ها، روشنفکران و نیروهای چپ علیرغم تصور امپریالیسم و دولت وابسته‌اش بیش از پیش شکوفایی پیدا کرد و در واقع جنبش توده‌های طلایع‌های خودش را در درون جنبش آشکار کرد. سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

با پشتوانه تقریباً یک دهه مبارزات خونین انقلابی با جنبش توده‌ای تنگاتنگ گره خورد. جنبش آغاز شد، فکر می‌کنم علاقمندان به جریان جنبش‌های انقلابی جهان کمابیش از جنبش جدید ایران که به انقلاب انجامید، آگاه باشند، کافی است من این جا تنها به این مسئله اشاره کنم به دلیل کمبودهایی که به صورت تاریخی جنبش کمونیستی ایران از آن رنج می‌برد، در درون این جنبش، کمونیست‌ها به دلیل عدم تشکل طبقه کارگر و حتی نداشتن یک خط و برنامه منسجم نتوانستند هژمونی طبقه کارگر را در جنبش شکل بدهند و حتی کار به جایی رسید که در اواخر به دلیل قرار گرفتن رهبری مذهبی در پیشاپیش جنبش و نقش تاریخی فرهنگ مذهبی مردم، خطوط نیروهای درون جنبش سخت به هم ریخت و جنبش انقلابی ایران در واقع پرچمداری به ظاهر خرده بورژوازی را تا آستانه سقوط دیکتاتوری شاه پذیرفت. درست آن موقع که ما باید در درون جنبش عناصر به اصطلاح لیبرال و یا بازماندگان جبهه ملی را زیر ضربه قرار می‌دادیم از این امر غافل ماندیم، جنبش مارکسیستی ایران کمتر به این فکر می‌کرد که بعد از سقوط شاه چه کسانی به قدرت خواهند رسید و طبیعتاً نتوانست همزمان با صف آرایی مشخص در برابر رژیم دیکتاتوری شاه این نیروها را در درون اپوزیسیون منزوی کند و در واقع دیدیم که چطور انقلاب دچار وقفه شد و سرمایه‌داری متوسط تحت ارگان سازش سدی در برابر پتانسیل انقلابی توده‌ها و به ویژه انقلاب مسلحانه توده‌ها در برابر سیستم سرمایه‌داری وابسته شد. حضور چنین ارگانی در جامعه ما معضلات زیادی را برای جنبش کمونیستی ایران مطرح کرد. سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران که کمابیش پیشاپیش خواست‌های دمکراتیک و انقلابی توده‌ها حرکت می‌کرد از آن جا که از یک مبارزه ایدئولوژیک غنی و همه جانبه‌ای برکنار مانده بود زمینه‌ای برای رشد اپورتونیزم در بزرگترین سازمان مارکسیستی - لنینیستی ایران شد. در واقع اپورتونیزم‌های سازمان که در مرکزیت سازمان راه برده بودند این بزرگترین سازمان مارکسیستی - لنینیستی و انقلابی ایران، را به کج راهی سوق می‌دادند که در گذشته حزب توده جنبش را به چنین کج راهی کشانده بود، ولی این بار تجربه تلخ و تاریخی جنبش کمونیستی ایران باعث هوشیاری بیشتری در درون جنبش چپ شده بود، در نتیجه این گونه حرکت‌ها به آسانی امکان پذیر نبود، و سرعاً با برخورد جدی و همه جانبه نیروهای انقلابی سازمان مواجه شد. اپورتونیزم‌ها، حاکمیت وابسته به امپریالیسم را، ارگان سازش را که ترکیبی از دو جناح بورژوازی متوسط به اصطلاح لیبرال و بورژوازی متوسط کلریکال بود، حاکمیت خرده بورژوازی، البته در وجه غالبش! نام نهادند و موجب تشتت و تفرقه در صف نیروهای چپ مارکسیستی - لنینیستی شدند. بحث در چگونگی شکل‌گیری اپورتونیزم که سرانجام به انشعاب آن از سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران انجامید بحثی است مفصل که ما به علاقمندان پیشنهاد می‌کنیم برای اطلاع بیشتر از چنین روندی، "نبرد خلق شماره ۱" سازمان را مطالعه کنند و نیز "پاسخ اقلیت به نامه اکثریت" را. در این دو کتاب علاقمندان می‌توانند نقطه نظرهای انقلابی سازمان چریک‌های فدائی خلق را و هم چنین روندی را که به انشعاب اپورتونیزم‌ها انجامید مورد مطالعه قرار بدهند. قصد من این جا از طرح این مسئله بیشتر در رابطه با بیان وظیفه مارکسیست - لنینیست‌ها در این مقطع از جنبش است. سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران در برابر اپورتونیزم‌های انشعاب‌گر طرح مبارزه علنی ایدئولوژیک را به درون جنبش برد و از این طریق جنبش کمونیستی ایران به راستی بنائی تازه پیدا کرد و در جریان همین مبارزه ایدئولوژیک در این چند ماه ما شاهد اعتلای جنبش کمونیستی ایران هستیم و در واقع سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران با طرح پیشنهاد برنامه حداقل و تدوین نهایی آن برای جنبش گامی سترگ در اعتلای چپ، اعتلای جنبش مارکسیستی - لنینیستی برداشت. در "کار" شماره ۸۷، ارگان سازمان، ۵شنبه ۱۳ آذر ۵۹، وظایف مارکسیست - لنینیست‌ها طرح شده و سازمان در جهت تدوین نهایی این برنامه کوششی پیگیر را آغاز کرد که من بخش‌های این طرح را می‌خوانم:

به اعتقاد ما در شرایط کنونی کمونیست‌های باید بلادرنگ در جهت ارائه برنامه استراتژی و تاکتیک مشخص حرکت نمایند و با بررسی تناسب عینی قوای طبقاتی هدف‌های عاجل خویش را تعیین کنند. هر چند این امر به علت فقدان مبارزه ایدئولوژیک کافی با کاستی‌ها و اشتباهاتی نیز توأم گردد ما قادر خواهیم بود در آینده با مبارزه ایدئولوژیک در پراتیک مبارزه طبقاتی اشتباهات خود را تصحیح نموده و کاستی‌ها و کمبودها را جبران نماییم. و درس آموزی از تجربیات را به مفهوم انتقاد از خود تبدیل کنیم.

ما عمیقاً اعتقاد داریم که اگر یک سازمان کمونیستی به طور جدی به مسئله کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، ایمان داشته باشد در شرایط کنونی نمی‌تواند از ارائه برنامه، استراتژی و تاکتیک طفره رود.

نهراسیدن از عمل انقلابی، قبول مسئولیت‌های سنگین در جنبش از خصوصیات بارز هر جریان حقیقتاً انقلابی است. درنگ و تعلل در پاسخگویی به ضرورت‌های جنبش شایسته یک سازمان کمونیستی نیست.

با چنین درکی است که سازمان در مرحله کنونی، تدوین برنامه، استراتژی و تاکتیک را در دستور کار خود قرار داده است و از کلیه هواداران و همه سازمان‌ها، گروه‌ها و جریان‌های مارکسیست لنینیست می‌خواهد که با احساس مسئولیت جدی در چنین مسیری گام برداشته و انرژی خود را در این جهت متمرکز گردانند و حول این مسائل اساسی و میرم به مبارزه ایدئولوژیک فعال دامن بزنند، تا بتوانیم به یاری همه کمونیست‌های صدیق به این وظایف پاسخ‌های صحیح، روشن و صریح داده جنبش کمونیستی و جنبش خلق را اعتلا بخشیم. پاسخ به این

وظایف اساسی و مبرم آن حلقه اصلی است که کمونیست‌ها می‌توانند با در دست گرفتن آن، گامی عظیم جنبش را به پیش برانند.

از آن جا که متمرکز ساختن بخشی از انرژی رفقای سازمان برای جمع بندی، تدوین و ارائه چنین برنامه‌ای در مدت زمان بسیار کوتاه لازم و ضروری است، ممکنست به طور موقت در طول مدت تکمیل برنامه کاستی‌ها و کمبودهایی، به ویژه در نشریه "کار" بروز کند. اما علیرغم امکان بروز چنین نواقصی، ضرورت پاسخگویی فوری به وظایف اساسی مارکسیست – لنینیست‌ها در مرحله کنونی ما را بر آن داشت که چنین تصمیمی اتخاذ کنیم.

ایمان داریم که پاسخگویی فوری به وظایف کمونیست‌ها، نه تنها این کمبودهای موقتی را جبران خواهد کرد، بلکه گامی اساسی، جنبش را به پیش خواهد برد.

برای فعال‌تر کردن مبارزه ایدئولوژیک حول این مسایل اساسی و مبرم طرح اجمالی برنامه‌ای را که سازمان تکمیل آن را در دستور کار خود قرار داده است، در سطح جنبش منتشر می‌کنیم تا با برخورد‌های خلاق سازنده و انتقادی همه رفاقتا بتوانیم در انجام این امر خطیر موفق باشیم.

طرح اجمالی درباره برنامه و وظایف مارکسیست – لنینیست‌ها:

بخش یک:

۱ – تحلیل ساخت اقتصادی – اجتماعی جامعه – موقعیت طبقه کارگر. – موقعیت اقشار مختلف دهقانان. –

موقعیت خرده بورژوازی و زحمتکشان شهر. – موقعیت بورژوازی.

۲ – شرایط موجود جهانی، تضادهای جهانی و انترناسیونالیسم پرولتاری.

۳ – تعیین صف بندی نیروهای طبقاتی نیروهای انقلاب، ضد انقلاب و نیروهای بینابینی، تعیین ذخائر عمده و فرعی پرولتاریا.

۴ – ترکیب طبقاتی دیکتاتوری دمکراتیک خلق.

۵ – مسئله ملی و مسئله ارضی در انقلاب.

۶ – خواست‌های اساسی کارگران، دهقانان خرده بورژوازی، جوانان، زنان و... در انقلاب

بخش دو:

۱ – تعیین ماهیت بحران کنونی و روند آن. – ماهیت و روند بحران کنونی جهان امپریالیستی. – ماهیت و روند بحران حاکم بر ایران.

۲ – تحلیل تضادهای درونی بورژوازی و روند گسترش آتی آن.

۳ – موقعیت و روند موضعگیری سران و نمایندگان سازشکار خرده بورژوازی در حاکمیت.

۴ – موقعیت، موضع گیری و روند حرکت جریان‌های خرده بورژوائی خارج از حاکمیت.

۵ – موقعیت سازمان‌ها و گروه‌های مارکسیست – لنینیست.

بخش سه:

تعیین اشکال مبارزاتی توده‌ها و روند گسترش آن، شکل عمده مبارزات توده‌ها و کانون مبارزات توده‌ای. – مبارزات کارگران. – مبارزات زحمتکشان شهری. – مبارزات اقشار مختلف دهقانی (مبارزه طبقاتی در روستا). – مبارزات اقشار خرده بورژوازی.

بخش چهار:

۱ – تعیین صف بندی نیروهای سیاسی و تعیین تناسب قوای طبقاتی.

۲ – تعیین موضع کمونیست‌ها و روش آن‌ها: - نسبت به احزاب بورژوائی. - نسبت به قدرت حاکمه. - نسبت به جریان‌ها و احزاب خرده بورژوائی.

۳ – تعیین موضع روش کمونیست‌ها: - نسبت به وحدت جنبش کمونیستی. - نسبت به وحدت جنبش خلق‌ها.

۴ – تعیین شعارهای مشخص برای کارگران، دهقانان، زحمتکشان و...

۵ – تعیین شعار در رابطه با خلق‌ها.

۶ – تعیین شعارهای محوری و تاکتیک محوری.

این طرح که به کل جنبش کمونیستی ایران پیشنهاد شده به وسیله سازمان به زودی تدوین می‌شود و در اختیار جنبش قرار می‌گیرد. با توجه به این طرح به روشنی می‌بینیم که کمونیست‌ها به ویژه سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران مبرم ترین وظایف جنبش را در مقطع کنونی در دستور بررسی و تدوین قرار داده اند و طبیعتا با تدوین یک چنین برنامه‌ای جنبش کمونیستی ایران قادر خواهد بود نقش ویژه خود را در این مقطع بحرانی جنبش به پیش برد و جریان انقلاب ایران را و در واقع تداوم این انقلاب را به رهبری پرولتاریا به پیش برده و از درون انفجار بحران که در چشم انداز است با صف آرائی مشخص طبقاتی بتواند راهگشای جنبش کمونیستی ایران باشد. البته باید توجه داشته باشیم که یکی از بزرگترین وظایف مارکسیست – لنینیست‌های انقلابی مبارزه بی‌امان با حزب توده، در واقع این فرصت‌طلبان کهنه کار و انشعابیون از سازمان تحت نام "اکثریت" این تازه کاران فرصت‌طلب است. در واقع شرایط بحرانی ایران طوری است که توده‌های مردم به ویژه کارگران و دهقانان از حاکمیت سلب اعتماد می‌کنند و این روندی است رو به گسترش و شتابی دم افزون دارد. در یک چنین

وضعیتی حزب توده و انشعابیون از سازمان "اکثریت" سیاست "اتحاد، انتقاد" را نسبت به حاکمیت در پیش گرفته اند. هر چند به اصطلاح "اکثریت" به جای ترکیب "اتحاد، انتقاد"، "اتحاد، مبارزه" را می‌نشانند ولی در عمل همان سیاست حزب توده که "اتحاد، انتقاد" است به پیش می‌برد. بنابراین توده‌ها همزمان با سلب اعتماد از حاکمیت از هر نیرویی که در کنار این حاکمیت ایستاده سلب اعتماد می‌کند و با توجه به چنین وضعی است که جناح به اصطلاح لیبرال سرمایه‌داری متوسطی که بار ملی‌گرایی را به دوش می‌کشد، در این فضای خالی با حمله به سیاست‌های به غایت ارتجاعی حزب جمهوری اسلامی، ارتجاعی بودن خودش را پنهان می‌کند و خودش را به عنوان آزادیخواه و نجات‌دهنده به توده‌ها معرفی می‌کند، بنابراین سازمان به عنوان سازمان محوری مبارزات انقلابی مارکسیستی - لنینیستی در ایران وظیفه‌ای خطیر در پیش دارد، برای منزوی کردن حزب توده و جناح به اصطلاح "اکثریت". تا از این طریق توده‌های عظیمی را که از حاکمیت سلب اعتماد می‌کنند گرد پرچم برنامه‌های پرولتاریایی جمع کند و هم زمان کل حاکمیت را با توجه به اختلاف و کشمکش‌های درونی جناح‌های آن زیر ضربه قرار بدهد. عدم توجه به مبارزه همه جانبه با اپورتونیزم راست در واقع مخدوش کردن برنامه پرولتاریا و به نتیجه نرسیدن برنامه حداقل است.

سوال: با توجه به مسائلی که بدان پرداختیم مبارزه برای کسب آزادی‌های دمکراتیک از چه کانال‌هایی عبور می‌کنند؟
جواب: یکی از مهم‌ترین مسائل جنبش فعلی ایران همین مسئله مبارزه برای کسب آزادی‌های دمکراتیک است، البته بدیهی است که مارکسیست - لنینیست‌های انقلابی در ایران مبارزه برای نابودی سلطه امپریالیسم و نظام وابستگی را از مبارزه برای کسب آزادی‌ها و حقوق دمکراتیک تفکیک ناپذیر می‌دانند. امروز این نظر اپورتونیزمی که بدعت‌گذار خیانت پیشه‌اش حزب توده و بعد از آن جناح به اصطلاح "اکثریت" بود این تصور را پیش آوردند که گویا مبارزه برای کسب آزادی‌های دمکراتیک دارای اهمیتی ثانوی است و ما باید در درجه اول به مبارزات ضد امپریالیستی بپردازیم این نظریه مغشوش و روژیونیستی نشانه‌ی ورشکستگی اپورتونیزم راست در ایران است. در حالی که بعد از قیام، حاکمیت در تمامی ابعاد عملکردهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی‌اش به سرکوب توده‌ها پرداخته، در حالی که از همان روزهای بعد از قیام جنبش خلق را به خاک و خون کشید، در حالی که آزادی مطبوعات به شدت زیر ضربه گرفته شد، در حالی که دفترهای سازمان‌های سیاسی با سرکوب همه جانبه مواجه شد، در حالی که امکان هر گونه گردهمایی از نیروهای انقلابی گرفته شد، در حالی که هر گونه تحصن، راهپیمایی ممنوع شد، در حالی که کانون‌های دمکراتیک و کانون‌های صنفی هم زیر ضربه‌های همه جانبه حاکمیت قرار گرفت، در حالی که نهادهای رسمی و نیمه رسمی حاکمیت با پشتیبانی باندهای سیاه، باندهای سرکوبگر، چماق بدست، قمه کش و تروریست، هر روز توده‌های مردم را مورد سرکوب بیشتر قرار می‌دهند، در حالی که حاکمیت فرهنگ دروغ و ریا را در جامعه رایج کرده، در حالی که توده‌های مردم برای این که بتوانند به مشاغل خودشان ادامه دهند مجبور به تظاهر هستند، تظاهر به‌طور به معیارهای جمهوری اسلامی، در یک چنین موقعیتی آشکارا پیداست که تمامی این سرکوب‌ها به خاطر حفظ وابستگی انجام می‌شود، جدا کردن مبارزات دمکراتیک از مبارزات ضد امپریالیستی خلق، انحرافی آشکار و حتی خیانتی بزرگ در مسیر جنبش انقلابی خلق است. امپریالیسم ماهیتاً ضد دمکراسی است و طبیعتاً هر حاکمیتی که علیه دمکراسی به گونه‌ای همه جانبه وارد مبارزه بشود ماهیتاً در جهت تکوین و تحکیم مناسبات امپریالیستی است. از طرفی ما به یاد داریم که اصولاً دمکراسی مفهومی است نسبی، در جریان تاریخ تحول اجتماعی، سرمایه‌داری ظرفیت‌هایی را برای دمکراسی مطرح کرده به این معنا که انقلاب صنعتی برخی از آزادی‌های را در درون جامعه بشری به عنوان حق مسلم انسان امروزی رقم زده، هر چند رشد سرمایه‌داری و رسیدنش به مرحله امپریالیسم ماهیتاً در تناقض با همان آزادی‌ها و ظرفیت‌های آزادی قرار می‌گیرد با این وجود در یک جامعه وابسته خواست این آزادی‌ها، همان آزادی‌هایی که در ظرفیت کلی بورژوازی است، خواستی است رادیکال. به دلیل آن که امپریالیسم و دولت وابسته قادر به پاسخگویی به نیازهای آزادیخواهانه خلق‌های جامعه وابسته نیست، از طرفی اذهان عمومی جهان به دلیل تجربه طولانی آزادی‌های بورژوازی به هر انسانی حق می‌دهد که چنین آزادی‌هایی را بخواهد و جزء حقوق مسلم هر انسانی می‌داند، همین مسمئله باعث می‌شود که ما خواست آزادی‌های دمکراتیک را همزمان به مبارزه طبقاتی گره بزنیم و رابطه‌ای ارگانیک بین این خواست‌ها برقرار کنیم. طبیعتاً ما آزادی را برای رهایی زحمتکشان می‌خواهیم ما می‌خواهیم مطبوعات آزاد باشند، البته وقتی می‌گویم مطبوعات آزاد باشند بدیهی است که در چهارچوب این آزادی در یک جامعه بورژوازی جناح‌های ضد انقلاب، جناح‌های امپریالیستی هم وسیع‌تر می‌توانند ارگان‌های خودشان را ایجاد کنند و از طرفی امکان دارد در مطبوعات، فرهنگ منحط بورژوازی هم نمودهای بیشتری به خود بگیرد یعنی همان چیزی که جناح حزب جمهوری اسلامی مدعی مخالفت با آن است ولی این برای نیروهای انقلابی و جنبش کمونیستی ایران هیچ هراسی بر نمی‌انگیزد و چون مجموعه عملکردش بیش از همان عملکردی که به صورت پنهانی امپریالیسم و نظام وابستگی ایران دارد، نخواهد بود، بنابراین از آزادی‌های دمکراتیک این جنبش چپ است که بهره خواهد برد، وقتی مطبوعات آزاد باشند ما می‌توانیم خواست‌های زحمتکشان را مطرح کنیم، ما می‌توانیم در چهارچوب آزادی مطبوعات برنامه‌های ویژه‌ای را در ابعاد اقتصادی، فرهنگی و سیاسی‌اش پیش ببریم. ما می‌توانیم از مواضع دمکراتیک، حاکمیت را افشا کنیم، ما می‌توانیم آزادی خلق‌ها را بخواهیم، حق تعیین سرنوشت خلق‌ها را

بخواهیم، هر چند به خوبی می‌دانیم فقط به بخشی، آن هم زیر فشار انقلابی توده‌ها و به وجود آمدن بحران‌هایی برای حاکمیت در این رابطه، حاکمیت مجبور خواهد شد به آن پاسخ دهد، ما برای آزادی‌های دمکراتیک مبارزه می‌کنیم تا بتوانیم بیشتر و در اشکالی گسترده‌تر از حق تعیین سرنوشت خلق‌ها سخت بگوییم، ما می‌خواهیم دانشگاه‌های ایران که به دست حاکمیت بسته شده، در حالی که روز بستن دانشگاه‌ها، خون ده‌ها دانشجو را ریخته است، باز شوند، چون این دانشگاه‌ها سنگر مبارزه بر علیه امپریالیسم و سنگری بود برای دفاع از دستاوردهای قیام و خواست‌های دمکراتیکی که در درون جنبش مطرح بود. ما می‌خواهیم دانشگاه‌ها باز شوند تا با فرهنگ امپریالیستی مبارزه کنیم و حاکمیت دانشگاه‌ها را بسته به بهانه این که ما می‌خواهیم دانشگاه‌ها باز باشند تا فرهنگ امپریالیستی آن‌جا استوار باشد! ما آزادی را می‌خواهیم حتی در ابعاد به ظاهر بورژوازی‌اش، اگر چه ما ماهیت انقلابی برنامه‌های چپ را با آن آمیخته خواهیم کرد، ما این آزادی را می‌خواهیم تا از سنگر دانشگاه‌ها جنبش خلق را پشتیبانی کنیم و نه تنها از سنگر و در درون نرده‌های دانشگاه، بلکه در پیوند خلاق حرکت‌های انقلابی درون دانشگاه با جنبش توده‌ها. توده‌های مردم ما، کارگران، دهقانان، بیکاران، اقشار خرده بورژوازی، بعد از قیام به دانشگاه می‌آمدند، باز شناختن دانشجویان از توده‌های مردم کار بسیار دشواری بود، جنبش دانشجویی با جنبش خلق ادغام شده بود و حاکمیت از این مسئله هراس داشت، بنابراین ما امروز، اگر خواست‌های دمکراتیک را مطرح می‌کنیم، اگر آزادی زنان را مطرح می‌کنیم به این دلیل است که این خواست‌ها در جامعه وابسته به سرعت تبدیل به یک مبارزه سیاسی طبقاتی می‌شود، مبارزه‌ای که مشخصاً با قدرت تمام، امپریالیسم و وابستگی را زیر ضربه می‌گیرد، به این دلیل است که سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، سازمان‌های دیگر چپ و مارکسیست - لنینیست، اگر چه دچار انحرافات هستند و هم چنین دمکرات‌های منفرد در ایران، نویسندگان و هنرمندان مترقی همه در جهت کسب آزادی‌های دمکراتیک حرکت می‌کنند و این درست همان چیزی است که حاکمیت از آن هراس دارد، بنابراین پیشبرد مبارزت ضد امپریالیستی و ضد وابستگی بدون پیشبرد مبارزه برای کسب حقوق دمکراتیک توده‌ها امکان ناپذیر است. کسانی که مبارزه به خاطر کسب آزادی‌های دمکراتیک را مبارزه‌ای فرعی در درون جنبش قلمداد کرده اند در واقع آب به آسیاب امپریالیسم و حاکمیت می‌ریزند. این مسئله‌ای که می‌خواهم الان مطرح کنم، نظر شخصی است که می‌تواند یک طرح تئوریک، صحبتی باشد که فی‌المثل چرا من این حاکمیت را در مجموع یک حاکمیت ضد خلقی و ضد مردمی می‌دانم. "اکثریت" تلوخا اشاره می‌کند که ما کار به موضع طبقاتی جناح حاکم نداریم، بلکه ما جناح حاکم را به ویژه خط غالب خرده بورژوازی که در حاکمیت است، در سیستم جهانی ضد امپریالیستی مورد مطالعه قرار می‌دهیم و به دلایلی که خودشان ذکر می‌کنند این سیستم را یک سیستم ضد امپریالیستی و در جناح کشورهای مترقی و مخالف ضد انقلاب جهانی می‌دانند! من مدتی پیش با این رفقای اکثریت بحثی داشتم، بحث به آن کشیده شد که من گفتم بر فرض هم که خط غالب خطر خرده بورژوازی و ضد امپریالیست باشد، بر فرض که من بپذیرم که این حاکمیت می‌تواند در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار بگیرد، این خط غالب خرده بورژوازی، نیروهای بالقوه و بالفعل خودش چه نیروهایی است؟ آیا فدائیان خلق، مجاهدین خلق، کارگران کارگران انقلابی در رأسش، مگر این‌ها نیروهای بالقوه و بالفعل ضد امپریالیستی نیستند، پس چگونه نیروهای این حاکمیت انقلابی و ضد امپریالیست! می‌آید این نیروها را بی‌رحمانه می‌کوبد، تضعیف می‌کند و روز به روز خود را به جناح لیبرال‌ها تسلیم می‌کند، یا نزدیک می‌کند، یا در خط لیبرال‌ها قدم برمی‌دارد، و می‌افتد در چنگ حرکت‌های تاکتیکی و برنامه‌هایی که لیبرال‌ها ارائه می‌دهند. سرکوب این نیروهای مترقی به وسیله حاکمیت ضد امپریالیستی! که در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار دارد! نهایتاً تا به حال به نفع چه جناحی از این حاکمیت تمام شده، جز این که لیبرال‌ها بیشتر تقویت شده اند، حز این که سبب شده است که توده‌های میلیونی مردم دنبال توهم مسائل لیبرالی و آزادی‌هایی که لیبرال‌ها مطرح می‌کنند بیفتند، نهایتاً به کجا خواهد کشید، در استراتژی این حاکمیت با مسائلی که پیش گرفته و دنبال می‌کند آیا به اردوگاه سوسیالیسم می‌رسد یا اردوگاه امپریالیسم؟ این آب به آسیاب دشمن ریختن، نهایتاً تاکنون به نفع کدام جناح تمام شده، به نفع امپریالیست‌ها و پایگاه ضد انقلاب، یا به نفع کشورهای سوسیالیستی و اردوگاه انقلاب؟ من نظر شخصی‌ام این است که واقعا از هر زاویه تحلیل تئوریکی که بخواهم به این مسئله نگاه کنم، اگر از یک خط مارکسیست - لنینیستی اصیل، یک خط مارکسیست - لنینیستی انقلابی یا جناح انقلابی کمونیست‌های ایران به این قضیه نگاه کنم، می‌بینم که حاکمیت موجود نه تنها نمی‌تواند در سیستم جهانی ضد امپریالیستی قرار بگیرد که دقیقاً در استراتژی، مخالف این جریان قرار می‌گیرد در عمل هم تا حال دیده‌ایم، فی‌المثل مجاهدین خلق، گر چه خود از نظر من اشتباهاتی در تاکتیک‌هایشان دارند و بیشتر به برد توده‌ای خود فکر می‌کنند تا به این که یک جهت بدهند به جنبش و به مبارزه طبقاتی اعتلا به بخشند، به مسائلی توجه دارند که ما می‌بینیم که تا حدودی دچار گیجی شده اند و...

"در نوار موجود (که نوار اصلی است)، این گفتگو تا این جا موجود است."

مصاحبه‌ای با شاعر و هنرمند انقلابی سعید سلطانیپور، پیرامون هنر مقاومت

توضیح

هنر مقاومت به طور اعم، و هنر مقاومت ۲۵ سال اخیر، مضمون سلسله گفت و شنودهایی با سعید سلطانیپور است. این گفت و شنود که در ادامه خود، بیشتر روی هنر مقاومت دهه پنجاه، و هنرهایی که سلطانیپور در آن مشخص است (مثل شعر و نمایش) فرود خواهد آمد. خصوصاً نمایش خیابانی و یا تئاتر فضای آزاد، و شناخت معیارهای حقیقی آن، در این گفت و شنود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. نظر به این که سلطانیپور با اجرای نمایش "عباس آقا، کارگر ایران ناسیونال" و "مرگ بر امپریالیسم"، از پیشقراولان این شیوه تئاتری در ایران است، صحبت‌های او در این زمینه، خصوصاً برای کسانی که در شیوه تئاتر خیابانی تجربه می‌کنند، بسیار سودمند تواند بود. در این مقدمه توضیح دو نکته را لازم می‌دانیم:

۱ - متن این گفت و شنود روی نوار ضبط شده. برگردان زبان شفاهی نوار به زبان نوشتاری، در ضمن حفظ مفاهیم و کلمات سلطانیپور، گاه گاه تغییراتی را در محدوده لحن و زبان، و نه مفاهیم، باعث آمده است.

۲ - در این گفتگو سعی کرده ایم تا از طریق پرسش‌ها، ببینیم هنری سلطانیپور را برای خواننده روشن کنیم. در پارهای موارد میان مصاحبه کنندگان و مصاحبه شونده توافق وجود ندارد. این تعارض اما در متن گفت و شنود، یا اصلاً متجلی نشده و یا کمتر متجلی شده است. زیرا هدف این گفت و شنود اساساً مجادله و مباحثه نبوده، بلکه صرفاً شناخت نقطه نظرهای هنری سلطانیپور بوده است که وقتی این دیدگاه از طریق گفت و شنود، به صورت منسجم و سازمان یافته‌ای ظاهر شده، بعدها می‌تواند مورد بحث نظریات مخالف و موافق قرار بگیرد.

فرامرز طالبی: با توجه به این که هنر مقاومت توانسته تا حدی وظیفه تاریخی خود را در دوره ستمشاهی انجام بدهد، دو سؤال مشخص داریم. اول این که هنر مقاومت از نظر شما به چه معنی است و دیگر این که با توجه به معنی و هدف هنر مقاومت این حرکت تاچه حد توانسته به هدفش برسد؟

سلطانپور: طبیعی ست که وقتی از هنر مقاومت حرف می‌زنیم باید بدانیم چه چیزی در برابرش هست که باید مقاومت صورت بپذیرد. و ما برای این که مقاومت کنیم باید آن چیز را بشناسیم. یعنی باید از نمودهایش به ماهیتش پی ببریم و باز از طریق شناخت حدی از ماهیت مجدداً به نمود مراجعه کنیم. و مجدداً همینطور برگردیم تا شناختمان کامل بشود. در این ارتباط، مفهوم هنر مقاومت در پویش خود عمیق و گسترده‌تر می‌شود. بنابراین هنر مقاومت از یک سطح نازل انعکاس اعتراضی، تا عمیق‌ترین اشکال سیاسی - اجتماعی خود، پیش می‌رود. وقتی در برابر چیزی مقاومت می‌شود به نسبت این که آن چیز در میان توده‌ها چقدر شناخته شده باشد، هنر مقاومت هم می‌تواند به همان نسبت گسترش توده‌ای پیدا کند. یعنی هنر مقاومت به نسبت ادارک سیاسی - اجتماعی جامعه، و اگر عمیق‌تر بگوییم، ادراک طبقاتی گسترش می‌یابد. اگر هنر مقاومت را تنها در درون خرده بورژوازی و روشنفکران انقلابی و حتی مارکسیست انقلابی که به دلیل شرایط کل اجتماع، هنوز پایگاه توده‌ای کسب نکرده‌اند، ببینیم، این هنر مقاومت تنها در عصر خودش دارای مفهوم خواهد بود. چنین هنر مقاومتی را بعد از بحران‌های عظیم اجتماعی - چه پیروز بشوند و چه نشوند - دیگر نمی‌توان مطرح کرد. هنر مقاومت از دیدگاه پرولتری، هنر مقاومتی عقب مانده، و از دیدگاه خرده بورژوازی انقلابی، پربار و ارزنده است. از این نظر ابعاد علمی - هنری این هنر نمی‌تواند آن چیزی باشد که مارکسیست‌های انقلابی حتی در آن دوره انتظارش را داشتند. یعنی هنر مقاومت از این دیدگاه هنوز سامانی نپذیرفته. با این دیدگاه تنها، جرقه‌هایی و سنگ پایه‌هایی می‌توانیم در هنر و ادبیات جستجو کنیم. وقتی می‌گوییم هنر مقاومت در دوره ستمشاهی هنر مقاومت خرده بورژوازی بوده هرگز به این مفهوم نیست که عناصری از سوسیالیسم را در خود نداشته. اما حتی اگر عنصر سوسیالیستی در درون این هنر مقاومت دیده می‌شد، در رابطه با مسائل عینی توده‌ها و در رابطه با مسائل مبارزه طبقاتی نبوده، بلکه مجرد عمل می‌کرد و به دلیل این که می‌خواهد با عناصر خرده بورژوازی زیستی ترکیب بشود بعد واقعی و عملکرد خود را از دست می‌دهد و تضعیف می‌شود. و بدین ترتیب شاید بیشتر مورد پذیرش خرده بورژوازی قرار می‌گیرد. چون خرده بورژوازی این عنصر سوسیالیسم را در رابطه با مسائل طبقاتی دریافت نمی‌کند. اگر این طور آن را دریافت می‌کرد طبیعتاً در چشم انداز خودش آن را به نفع خود نمی‌دانست. با این حال داشتیم هنرمندانی را که سراپا مدافع تفکر خرده بورژوازی بودند اما از هنری هم که عنصر سوسیالیستی داشت دفاع می‌کردند. این به آن معنی نیست که اگر از این عناصر دفاع می‌کردند دارای ادراک سوسیالیستی بودند، بلکه آن‌ها سوسیالیسم را در حد دریافت طبقاتی و زیبایی شناسانه‌ی خودشان می‌فهمیدند. ما ناگزیریم برای این که بتوانیم ارتباط این مفاهیم را با خوانندگان توده‌ای‌تر مطرح کنیم، بیان خود را ساده‌تر کنیم. ما می‌دانیم که هنر مقاومت انقلاب مشروطیت می‌تواند برای جامعه ما، با ویژگی‌های این عصر، مطرح باشد. هنر مقاومت مشروطه را اگر از طریق شعر آن، و شیوه‌ی نوشتاری آن (از جمله دهخدا ارزنده ترین چهره‌ی مقاومت آن دوران) و پوسترها، با کاریکاتورهایی که از آن زمان در دست هست ارزیابی کنیم، می‌بینیم هنر مقاومت سخت توده‌ای و در عین حال دور از معیارهای تاریخی هنر و ادبیات توده‌ها بود. این بحران و این گسست از ارزش‌های کلاسیک هنر و ادبیات نه طبیعتاً در رابطه روابط فنودالی و شکل‌گیری جامعه بورژوازی تجاری ترکیبی با روابط فنودالی، می‌تواند تبیین شود. عناصر تندرویی هم در آن زمینه داشتیم که تجلی آرمانخواهی یک قشر معینی بودند مثل کسروی که با تمامی عظمتی که کارهایش دارد در این زمینه بر ضد ارزش‌های تاریخی هنر هم قیام می‌کند. صرفاً به دلایل آشفتگی‌اش به مسائل روز و مسائل حاد سیاسی و ارزش‌های ویژه‌ی هنر و ادبیاتی که نتواند در توده‌ها نفوذ داشته باشد.

طالبی: این ارزش‌ها را شما چگونه تعبیر می‌کنید؟

سلطانپور: اینطور جمع بندی می‌کنیم که هنر مقاومت مشروطه از دیدگاه ارزش‌های تاریخی - هنری توده‌های مردم، لازم، ضروری، تاریخی، اما کم بعد و سخت نازل است. در تبیین این موضوع باید گفت تمام هنرها ارزش‌های خود را در طی تاریخ از درون هنر توده‌ای کسب می‌کنند. چون توده‌های مردم منبع تجربیات عظیم ارزش‌های هنری هستند، چون توده‌های مردم تی شعر می‌گویند، نقاشی می‌کنند، تئاتر بازی می‌کنند، چون توده‌های مردم سایه بازی می‌کنند یعنی سینما به شکل کاملاً خام و ابتدائیش را تداعی می‌کنند. ما منبع عظیم هنر توده‌ای را خود توده‌های مردم می‌دانیم. اگر چه جمع بندی اکتساب این هنر به دلایل ویژه پایگاه اقتصادی به نیروهایی که از درون خرده بورژوازی بلند می‌شوند، بازگشت می‌کند. ما باید با تحلیل علمی - هنری، تمام عناصر تاریخی هنر توده‌ها را که لوٹ شده، دزدی شده، آرایش شده، تمام این لعاب‌ها، و زشتی‌های بورژوازی را از آن سلب کنیم و عناصر خالص آن را که دست آویز روابط سرمایه‌دارانه شده، نجات بدهیم. و دوباره آن را برگردانیم به درون توده‌ها.

طالبی: شما مشخصاً از دهخدا نام بردید. دهخدا را در برخورد با هنر توده چگونه ارزیابی می‌کنید؟

سلطانپور: دهخدا تمام ارزش‌های بیانی توده‌ها را از تاریخ گرفته و از زبان گرفته و به توده‌ها برگردانده است.

طالبی: اگر ما بخواهیم به شکل مشخص‌تر و دقیق‌تر این بحث را ادامه بدهیم، لطفاً بگویید ادامه این حرکت را به چه شکلی تا به حال دیده‌اید؟

سلطانپور: اگر بخواهیم فرود بیابیم روی چهره‌ها...

طالبی: رو کارها حتی...

سلطانپور: روی کارها حتی، بحث به درازا می‌کشد. من چند نمونه می‌دهم برای تبیین فکری خودم. و اگر ما بخواهیم مقوله‌ی زبان دهخدا را دنبال کنیم باید ببینیم در ادبیات معاصر چه کسی این نقش را ایفا کرده و در چه ابعادی و با چه ارتباط توده‌ای، خواه ناخواه برمی‌گردیم به یک هنر خاص مثل گزارش نویسی مثلا...

طالبی: منظور من کلا و عمدتا تجربه‌ی ست که در این مدت به دست آمده.

سلطانپور: می‌خواهید ببینید چه کسانی حامل این تجربه‌ها هستند؟

طالبی: و یا این که این تجربه‌ها در ارتباط ارگانیک با جامعه به کجا رسیده.

سلطانپور: ببینید من این تجربه را از زبان شروع نکردم تا بخوادم روی صرف زبان متمرکز شوم. طبیعی ست اگر بخواهیم روی این مسائل متمرکز بشویم بحث به درازا می‌کشد. ما بلافاصله هدایت، جمالزاده و بزرگ علوی را داریم. و طبیعتا این‌ها ادامه دهندگان همان زبان‌ها، همان ارزش‌ها و ترکیبات هستند. و حال این ارزش‌ها تا چه پایه به ویژگی هنر توده‌ها وفادار است، به یک نقد علمی - هنری احتیاج دارد.

طالبی: آیا ما چنین منقدینی نداریم؟

سلطانپور: ما ناقدان جامع بسیار کم داریم. ناقدان ما باید جامع هنرها باشند. ناقدان ما باید روانشناسی توده‌ها را، روانشناسی هنر را، تاریخ هنر توده‌ها را، دقیقا مطالعه کرده باشند و در واقع باید راهنمای هنرمند در جهت حرکت به سوی سوسیالیسم، به سوی هنر انقلابی و هنر توده‌ها باشند. و چون ما نمونه‌ی از رשמندی نداریم می‌توانیم از منتقدین بزرگ و شکوهمندی چون بلینسکی بهره بگیریم و البته با حفظ تمام مواضع انقلابیمان از لوکاچ، پلخانف، استفاده کنیم. نظریات لنین هم درباره‌ی هنر و ادبیات قابل توجه است. و همینطور نظریات مائو در زمینه هنر و ادبیات و انقلاب فرهنگی. اگر چه مسائل انقلاب فرهنگی علامت سؤالی در جریان انقلاب چین و تداوم آن به جای گذاشت ولی در هر صورت بیان و بررسی آن جای مساله ویژه‌ای دارد و مجموعا می‌تواند مورد راهنمای هنرمندان و ناقدین ما در این راه باشد.

بهزاد عشقی: آقای سلطانپور، هنر مقاومت مشروطیت را، و حتی به اشاره **چونگی** ادامه آن را، بیشتر به صورت عام و مطرح می‌کنید و کمتر به موارد مشخص آن اشاره می‌کنید. مردم اما با این هنرها از طریق آثار خاصی برخورد می‌کنند. برای آن که ماهیت عام هنر مقاومت برای مردم بهتر روشن شود، اگر از طریق هنرهای خاص (شعر، تئاتر، قصه و ...) و هنرمندان خاص این مسایل را بررسی کنید، مطلب گویاتر می‌شود و کاستی‌ها و توانایی هنر مقاومت در پیشگاه مردم معرفی می‌شود.

سلطانپور: من مشکوکم که توده‌ها هنر مقاومت را بشناسند. زیرا سیستم ستمشاهی نمی‌گذاشت هنرمندان و وظائف تاریخی خود را انجام دهند. باید یک بار دیگر در دوران انقلاب هنر مقاومت مشروطی معرفی بشود و ارتباطی با هنر خفقان پهلوی تبیین شود. و باز ارتباط هنر مقاومت آن دوره با هنر مقاومت دوران پس از قیام معلوم شود. بنابراین اگر امروز بخواهیم از هنر توده‌ها صحبت کنیم ابتدا باید توده‌ها را با گذشته آشنا کنیم. ابتدا باید تجدید نظر علمی در روابط هنری و ارزش‌های هنری انجام بدهیم. ابتدا باید زبان هنر را با توده‌ها مورد بازبینی قرار دهیم. و بیابیم عناصر بورژوازی و خرده بورژوازی هنر را - البته آن قسمت از عناصر خرده بورژوازی هنر که ایستا شده - از آثار هنری گذشته جامعه تفکیک کنیم. تا آن ارزش‌ها به آینده جاری بشود. در این صورت است که می‌توانیم رابطه با توده‌ها برقرار کنیم. بنابراین اگر ما بیایم روی نسیم شمال توقف کنیم و یا روی آثار آخوندزاده، می‌بینیم که این آثار در دسترس توده‌ها نبوده و فراموش شده. شاید بعضی از ادبیات، بعضی از شکل‌های کاریکاتوری، به صورت زبانی نقل شده باشد. ولی این جریان هرگز آگاهانه نبوده و از طرف هنرمندان کمکی در شناساندن آن نشده و امروز جا دارد که این حرکت صورت بگیرد تا توده‌های مردم بدانند که ما راجع به چه چیز صحبت می‌کنیم. این حرکت باید بشود تا توده‌های مردم ما چشم اندازی از گذشته، حال و آینده در این زمینه داشته باشند.

عشقی: با عقیده شما موافقم. گفتید مشکوکم که هنر مقاومت ما با توده‌ها ارتباطی داشته باشد. بله. و اصلا درست‌تر است که صراحتا بگوییم هیچ ارتباطی نداشته. جز البته در بعضی زمینه‌ها هنر مقاومت در بخش سینما، علیرغم تمام انحرافات خرده بورژوازی، با مردم تماس نزدیک داشته است. گفتید که هنر مقاومت پایگاه خرده بورژوازی داشته...

سلطانپور: درست است. پایگاه اما نه خاستگاه، چون خاستگاهش می‌توانست سوسیالیستی هم باشد. ولی از پایگاه خرده بورژوازی بیان شده.

عشقی: در این بیست و پنج سال اخیر به دلایل شرایط اختناق و یا سانسور امکان ارتباط هنر مقاومت با مردم نبوده و امکان تغذیه‌ی هنر از مسائل واقعی مردم وجود نداشته. هنر مقاومت چه در شکل و چه در محتوا، به هنر خلقی در مفهوم حقیقی خود نزدیک نشد. در این نزول هنری هنرمندان مارکسیست و دمکرات به یک اندازه سهیم بودند. نمی‌گویم روی چهره‌ها و هنرهای خاص مکث کنیم، تا توده‌های کثیر آن‌ها را بشناسند ولی برای هنرمندان ما، چه هنرمندان گذشته، و چه هنرمندانی که پس از قیام رشد می‌کنند، باید بازدید دقیقی از هنر مقاومت گذشته داشته باشیم. یعنی ما باید ببینیم که اساسا این هنرها را باید دور ریخت یا عناصری از آن‌ها را حفظ کرد. ما در تاریخ هنر دوره‌ای را داریم که کل آن دوره‌ها از لحاظ تاریخی متروک می‌شوند. مثلا شعر در

زمان قاجاریه. هنر مقاومت ۲۵ سال اخیر را مشخص‌تر معرفی کنید. چه قسمت‌هایی از آن را باید نگه داشت و چه قسمت‌هایی را باید دور ریخت و شاید اساسا همه را باید دور ریخت؟

سلطانپور: من از مشروطیت و هنر مقاومت مشروطیت حرف زدم دقیقا به این دلیل که به این جا برسم. سعی می‌کنم سریع‌تر به این سؤال برسم. دستاوردهای انقلاب مشروطیت دستخوش مطامع بورژوازی تجاری و همچنین فئودالیزم بازمانده در ترکیب محمد رضا شاهی قرار می‌گیرد. با تغییراتی که حتی در همان قانون اساسی نیم بند می‌دهند، می‌بینیم که مشروطه، مشروعه بالاخره مهر خودش را بر قانون اساسی همان موقع زده بود. هنر و ادبیات هم در این رهگذر منزوی می‌شود و خفقان در آن حاکم می‌گردد. طبیعتا روند مبارزه طبقاتی ادامه داشته و اگر نمادهایی در برهه‌هایی از زمان کمتر عمل می‌کردند، ما نمی‌توانیم این را دلیل بر این بدانیم که در هنر و ادبیات هم این مبارزه تابع صرفا نمودهای طبقاتی بوده بلکه قوی‌ترین نمود، خودش را نشان می‌داد. برای مثال ما تحول ادبیات سوسیالیستی را داریم اگر چه از نظر ارزش‌های زیبایی شناسانه هنر در کادر ادبیات بورژوازی و یا خرده بورژوازی قرار می‌گیرد ولی با تمام قدرت این پوسته‌ها را می‌شکنند، از آن عبور می‌کند و اگر چه در درون یک سیستم مشخص توده‌ای و عام نمی‌تواند قرار بگیرد ولی در هر صورت آن **طوسته‌ها** شکسته و بخشی از ارزش‌های آن هنر را حفظ می‌کند. نیما را از جامعه‌ی خودمان مثال بزنیم. می‌دانیم که خفقان و دیکتاتوری رضا شاه به دلیل جنگ جهانی که پیش آمد، به دلیل مبارزه خلق‌ها به ویژه مبارزه اردوگاه سوسیالیزم با فاشیسم شرایطی در جهان پیش آورد که دیکتاتوری‌ها و حاکمیت‌های سیاسی طبیعتا در آن مقاطع نمی‌توانستند تمام حاکمیت ویژه و مطلق خود را روی جامعه بگسترانند. در یک چنین فضایی ما می‌بینیم که نیروهای مترقی و انقلابی و حتی عناصر سوسیالیزم در درون جامعه به رشد و پویایی خود ادامه می‌دهند. جامعه ما از سال ۱۳۲۰ در واقع وارد یک چنین مرحله‌ای شد و ما می‌دانیم که فی‌المثل نمود سیاسی خود را در حزب توده پیدا کرد. حزب توده به عنوان یک حزب ضد فاشیستی بود، نه یک حزب سوسیالیستی، و دقیقا می‌دانیم که در آن مقطع استالین محور مبارزات کمونیستی جهان را بر ضد فاشیسم سازماندهی می‌کرد. و در همین ارتباط بود که حزب توده در جامعه ما پا به میدان گذاشت. در آن شرایط اگر چه ما جز کشورهای - ظاهرا - بی‌طرف بودیم ولی مجموعه عوامل اجتماعی کمک کرد که جامعه ما متمایل به متفقین عمل کند. در این ارتباط بود که طبیعتا عناصر انقلابی و سوسیالیستی هنر و ادبیات هم شکوفا شد. و در این مقطع ما نیما را داشتیم و باز هدایت را داشتیم، و بزرگ علوی را که این‌ها در واقع چهره‌های درخشان انقلابی ادبیات و مقاومت آن دوران بودند. البته هدایت آثارش با عناصر ویژه‌ای از زیبایی شناختی خرده بورژوازی بافته شده بود. ولی در مجموع فرهنگی که از خود به جا گذاشت یک فرهنگ مقاومت به نفع توده‌های مردم بود. ما نمی‌توانیم هدایت را به صرف داشتن کتابی مثل "بوف کور" که جامعه‌ی بورژوازی آن را علمش کرد و به عنوان قله ادراکات هنری مطرح کرد به آن تکیه کنیم و زیر سؤال قرار بدهیم. ما نمی‌توانیم هدایت را به عنوان هنرمندی که با معیارهای هنر خرده بورژوازی در یک سیستم مجرد و انتزاعی مسائل خودش را مطرح کرده، مهر باطل بزنیم. همان طور که گفتیم مجموعه‌ی آثار هدایت به نفع توده‌های مردم است. حتی آثاری مثل "حاجی آقا" که حاکمیت و ارتباطات حاکمیت و نهادهای اجتماعی را مطرح می‌کند در شرایط امروز هم از کتاب‌های ممنوع بود. البته در پاره‌ای از آثار دیگرش با وجود این که ارزش‌های استاتیکی خودش را از یک نوع بینش متافیزیکی و مجرد از ماده کسب می‌کند، ولی در عین حال بر ضد بینش متافیزیکی هم برمی‌خیزد. مثل "افسانه آفرینش". با این حال هدایت جزء چهره‌های ادبیات مقاومت ماست و در پایگاه خرده بورژوازی. و باید گفت که در آثار او عناصر سوسیالیزم ضعیف است.

عشقی: گفتید که تناقض در کارهای هدایت وجود داشته. از سویی از نظر شکل بیان متأثر از زیبایی شناسی بورژوائی غربی بوده و در عین حال رویکرد به مسائل زحمتکشان داشته. این تضاد در آثار هدایت به سنتزی ختم می‌شود که در مجموع به نفع توده‌ها بوده این عقیده شماسست. من اما هدایت را به شکلی دیگر می‌بینم. هدایت به طبقه مرفه جامعه‌ی ایران تعلق داشته در نتیجه با غرب، و با فرهنگ غربی بورژوائی، تماس نزدیک داشته. یعنی مواد اولیه‌ی تفکر هنری خود را از غرب می‌گرفته، هدایت به شکل غالب معتقد به نوعی ماده گرایی نهیلیستی ست. به این خاطر در چشم‌دید هدایت هنرمندانی ارج می‌یافتند، که بیانگر هنری انحطاط بورژوائی، چه آگاه و چه ناآگاه بوده اند. هدایت در آثارش به نفی متافیزیک می‌رسد. اما با نفی متافیزیک به اخلاق اجتماعی امید بخشی نمی‌رسیده. و یا این که به مادی گرایی تاریخی در مفهوم عملی‌اش نزدیک نمی‌شده. هدایت حتی هنرمندانی را در ایران پاس می‌داشته، و از آنان متأثر می‌شده، که از جانب بورژوازی غربی، مهر تایید خورده بوده اند. البته بورژوازی غربی و جوهی از اندیشه‌ی آنان را تایید می‌کردند که از جنبه‌های بالنده‌ای برخوردار نبوده اند. مثل خیام، عصیان خیام بر علیه‌ی خام اندیشه‌ی‌های قشری زمانه، که به وسیله‌ی قدرتمندان، انسان را برای دست یابی به سعادت، به جهان باقی حوالت می‌دادند و از لذت‌های مادی این جهان برحذرشان می‌داشتند. این عصیان که در زمان خود بسیار مترقی بود، در چشم‌دید منقدین بورژوائی خیام یا اصلا مورد اعتنا قرار نمی‌گرفته، و یا این که کمتر مورد اعتنا قرار می‌گرفته. بیشتر ناامیدی، یاس و زندگی اپیکوری و لذت طلبانه اشعار خیام که در پوسته ظاهری اشعارش جریان داشته، مورد بررسی منقدین بورژوا قرار می‌گرفت. هدایت هم به صورت غالب، این بخش از شخصیت خیام را مورد توجه قرار می‌داد. مجموعه‌ی آثار هدایت را به دو بخش می‌توان قسمت کرد.

آثاری که نگرش فردی هدایت و اصولاً "من" نویسنده را گزارش می‌دهد مثل "یوف کور" و یا "سه قطره خون" و یا "بن بست" ... این آثار در عین حال بورژوازی ترین اسلوب را در سری کارهای هدایت داشته، و نیز چون نگرش فردی نویسنده را بیان می‌کرده، از ملموس ترین و جاندارترین آثار او محسوب می‌شود. از سویی دیگر هدایت آثاری دارد که از نظر مضمون به مسائل زحمتکشان و مردم کوچه بازار نظر داشته. در این قبیل آثار گرچه هدایت در توصیف جزئیات زندگی، از جمله رفتارها و گویش‌ها، به ظاهر زندگی را چنان که بوده نشان می‌داد، اما دیدگاه نیهیلیستی و واژه‌ی خود را به زندگی مادی کاراکترهایش که در زندگی واقعی نمی‌توانسته اند چنین باشند، تحمیل می‌کرده، فرجام زندگی زحمتکشان آثار هدایت جز بعضی از استثناها، مثلاً "حاجی آقا" که اشاره کردید، یا به مرگ ختم می‌شد یا به خودکشی و یا به چشم اندازی خاکستری از هستی. به اعتقاد من وسعت و سویی که زحمتکشان در آثار هدایت دارند: نمایانگر شخصیت واقعی آن‌ها نیست، بلکه این روح منزوی هدایت است که در کالبد زحمتکشان، هر چند که این کالبد به ظاهر واقعی به نظر می‌رسد، جاری می‌شود. خلاصه کنم، به اعتقاد من، در آثار هدایت هنر مقاوم توده‌ای بسیار رنگ باخته و نامشخص است. سلطانپور: بخشی از صحبت‌های شما مورد نظر من هم هست. عنصر سوسیالیستی به شکل مشخصی در آثار هدایت وجود ندارد. عناصر توده‌ای به نفع زحمتکشان اما هست. چون وقتی به عنصر سوسیالیستی اشاره می‌کنم دقیقاً به آرمان طبقه کارگر می‌اندیشم و این در آثار نیما دست کم مثلاً در وجه عامش در "ناقوس" حضور پیدا می‌کند، هدایت نه. اما این که بگوییم هدایت زحمتکشان را از دیدگاه خودش نگاه می‌کرد، نمی‌تواند درست باشد. کم نیستند آثار هدایت که زندگی طبیعی زحمتکشان را تصویر می‌کردند. گویش زحمتکشان، کاراکترشان، اشیاء مادی پیرامونشان در آثار زیادی از هدایت به درستی متجلی و متبلور است. اما با پایان بندی این آثار از همان دیدگاه خرده بورژوازی واژه و منزوی برخوردارند. البته این پایان بندی در همه جا مطلق نیستند. به این دلیل هدایت هم به اجتماع می‌پرداخت، هم به مجموع فرهنگ درونش از کودکی، تا تمامی تجلیات این فرهنگ در رشد فردی خودش و این که چطور باید با این زندگی کنار بیاید. هدایت از تناقض سرشار است. هدایت با خودکشی خود در واقع نهایت حرکت صادقانه خودش را نسبت به کل زیست اجتماعی فردی خودش مادیت بخشید. این سخن بدین معنا نیست که هر هنرمندی خودکشی کند صادق است، هرگز. ولی مجموعه محصولی که او از زیست خودش به نفع توده‌ها باقی گذاشت، دقیقاً بدین معناست که او دیگر نمی‌توانسته برای زحمتکشان و برای زندگی اجتماعی مفید باشد. سرانجام بورژوازی، و فرهنگ بورژوازی، در درون هدایت، هدایت را کشت. هدایت وجه اجتماعی خود را نکشت، وجه اجتماعی صادق هدایت حضور دارد. در واقع وجه غیر اجتماعی، روان پریش و جنون آمیز هدایت او را به نفع وجه اجتماعی شخصیت هنریش، نابود کرد.

طالبی: عنصر سوسیالیزم را در آثار نیما چگونه می‌بینید؟

سلطانپور: در آثار نیما، عنصر سوسیالیزم موج می‌زند. نیما اولین هنرمند مارکسیست - لنینیست ایران است. در اشعار دوران اولیه زندگی هنری نیما که جوانی پرشور و پر استعداد بود، عناصر متافیزیکی وجود دارد. بعداً از طریق برادرش لارین - که می‌دانیم از اعضای فعال حزب عدالت بود - با مارکسیسم - لنینیسم آشنا می‌شود. بعد از این به شدت عناصر متافیزیکی در آثارش رنگ می‌بازد. نیما فقط در فکر شکل نبود، بلکه برای مجموعه مفاهیم و ادراکات هنری اجتماعی، ناگزیر به سوی چنین شکلی رانده شد. ما افزاشته را هم باید به عنوان هنرمندی خلقی نام ببریم. به ویژه در اشعار گیلکیش که به هیچ وجه قابل مقایسه با هنرمندان مردم گرای دیگر مثل نسیم شمال نیست. چون او ارزش‌های هنری را در درون ارزش‌های اجتماعی و زبانی بافته و به نوعی دارای ساختمان هنری است. ما می‌بینیم که یک عکس العمل طبیعی در هنر مقاومت دوره خفقان پهلوی نسبت به هنر مقاومت مشروطیت پیش می‌آید. در این زمان دو عنصر مشخصاً عمل می‌کنند: اول عنصر دیکتاتوری است. به ویژه بعد از سال‌های ۳۲، این عنصر در راندن محتواهای مترقی به سمت قالب‌های مبهم نقش ایفا می‌کند. عنصر دوم تمایل هنرمند به فاصله گیری از سطح نازل هنر شعار دوران مشروطیت است. این دو عنصر هنر و ادبیات را به جهشی می‌برند که فرم با محتوا در عین آن که از دیدگاه هم خوانی دارد، از یک دیگانه ناهمخوان است. عنصر سوسیالیزم باید به درون اشکال هنری توده‌ها و اریز بشود. باید از زیبایی شناختی ویژه‌ای مورد تجربه هنرمند قرار بگیرد. در این صورت است که ما یک رابطه واقعی بین هنر و توده خواهیم دید. در غیر این صورت هنر همان سرنوشتی را پیدا می‌کند که شعر نیما پیدا کرده بود. این به آن معنی نیست که در ارزش‌های تاریخی هنر نیما شک کنیم. بلکه اشعار نیما را ناقدین مارکسیست جامعه می‌باید مورد ارزیابی قرار دهند، تا عناصر سوسیالیستی شعرش به آینده وارد شود و هنر و ادبیات خلقی ایران را آبیاری کند. در این جا فقط یک انتقال ساده‌ی شکل و محتوای آثار نیما منظور نظر نیست، بلکه رهنمودی ست برای شناخت تجلی آرمانی هنر توده‌ای. نیما هنرمندیست با خاستگاه سوسیالیستی. بررسی اشعار نیما می‌تواند بر نظریات بورژوازی، که منکر تبیین مسائل اجتماعی از طریق هنرمندان سیاسی ست، مهر باطل بزند.

ما در ایران هنرمندی با چشم اندازهای گسترده‌ی نیما نداریم. و یا کمتر داریم. نیما نماینده‌ی هنری اجتماعی و مبارز است. اما به دلیل درگیری با دو عارضه‌ی تحمیلی هنر و ادبیات (دیکتاتوری از سوئی، مقاومت در مقابل هنر شعاری از سویی دیگر)، نارسایی‌هایی دارد. منظور البته زبان نیما نیست. اما فضا سازی، نموده‌ی هنری، شیفتگی بیش از حد به تصاویر پیچیده، باعث شد نیما رابطه توده‌ای برقرار نکند. اما نیما توانست توسط

هنرمندان دیگر به درون جامعه راه بیرد. شاعران مبارز اجتماعی به نیما رجعت می‌کردند. شعر آن‌ها با نیما شروع نمی‌شد، ولی به نیما ختم می‌گردید. و این نشانه‌ی شکوه نیما در زمینه‌ی هنر مقاومت است. البته با ذکر این نکته که دیدگاه انتقادی نسبت به نیما می‌باید همواره حفظ شود.

مصاحبه‌ای با شاعر و هنرمند انقلابی سعید سلطانپور، پیرامون هنر مقاومت (۲)

عشقی: شما برای هنر آفرینی خرده بورژوازی، و یا هنر مقاومتی که گرفتار پوسته‌ی تنگ خرده بورژوازی بوده، تا چه پایه اهمیت تاریخی قائل هستید؟

سلطانپور: هنر مقاومت در حاله‌ای از اشارات و تصاویر ویژه صرفاً برای یک قلمرو روشنفکری قابل درک بود. و از این طریق در درون روشنفکران، به عنوان پیشگامان مقاومت توده‌ای، تجلی پیدا می‌کند. مبارزات دانشجویان ایران از ترکیب هنر و ادبیات تفکیک ناپذیر بود. عنصر انقلابی‌گری خرده بورژوازی، از طریق ادبیات عمل کرده، و در جنبش دانشجویی نمود مادی پیدا می‌نمود. نیروهای مبارز ما عمدتاً از هنر و ادبیات شروع کردند زیرا که در چارچوب سیستم پلیسی آثار کلاسیک مارکسیست – لنینیست وجود نداشت. در نتیجه نیروهای آگاه خرده بورژوازی اولین گام‌های خود را در عرصه هنر و ادبیات برمی‌داشتند. از این رو هنر مقاومت نقش مهمی در تاریخ ایفا کرده است. از ۱۳۲۰ به بعد در یک دهه آثار پایه‌ای مارکسیست – لنینیستی در جامعه وجود داشت. ادبیات انقلابی جهان هم در عرصه‌ی فرهنگ ما حضور پیدا کردند. این آثار، پایه‌ای برای هنر مقاومت ما به وجود آوردند. و آن را به آینده منتقل کردند. بدون این که خود این آثار پایه‌ای (یعنی ادبیات مارکسیستی) به همراه آن حرکت کند. در تاریخ هنر مقاومت، ما آثاری داشتیم که علیرغم آن که از صراحت کافی برخوردار نبودند، که همین عدم صراحت در مواردی باعث انحراف می‌شد، توانستند نقش اشاعه‌ی فرهنگ انقلابی و علمی را، به درستی ایفا کنند. و تبلور مادی خود را در جنبش دانشجویی به دست بیاورند. بنابراین می‌بینیم که هنر مقاومت، با همه‌ی محدودیت‌هایی که داشته نقش ویژه‌ی تاریخی خود را ایفا کرده است.

عشقی: چه محدودیت‌هایی؟

سلطانپور: کمبود عناصر زیستی، یعنی فقدان ترکیب ماده‌ی حاضر در زیست اجتماعی زحمتکشان، به ویژه کارگران با عناصر ذهنی هنر توده‌ای تاریخی، خورشید، ستاره، رودخانه، و به طور کلی، عناصر طبیعت جایگزین تمام اشیاء و مواد حاضر در زیست اجتماعی زحمتکشان می‌شود. مثلاً از شخم از مزرعه، از نوع کشت، از حضور روستائیان، در کل از عناصر واقعی در شعر اثری نیست. ما ساختمان ویژه‌ی حتی یک خیش را نمی‌شناختیم. نمی‌دانستیم که چطور بذر را می‌پاشند. نمی‌دانستیم که کارگر کدام پیچ را می‌چرخاند. کدام روغن را برمی‌دارد. ما بی اطلاع بودیم. و هنوز هم بی اطلاع هستیم. در آن دوره اعتقاد هنرمندان ما به زحمتکشان، یک اعتقاد آرمانی و مجرد تجربه نشده در عرصه‌ی عمل بود. بنابراین قادر نبودند در درون زندگی توده‌ها حضور پیدا کنند. هیچ چیز بیشتر از واقعیت زندگی توده‌ها نمی‌تواند به رشد هنر و ادبیات انقلابی و سوسیالیستی، کمک کند. از این جهت هنرمندان ما دچار خلا بودند. بعد از جنبش انقلابی اخیر، دچار بحران شدند. بحران اخیر جامعه‌ی هنری، ریشه در مجرداندیشی هنرمندان در گذشته دارد. حالا که تا حدودی انرژی‌ها آزاد شده، حالا که این انرژی‌های رها شده، می‌باید هنر و ادبیات توده‌ای ما را پایه ریزی کند، می‌بینیم که هیچ شناختی از زندگی توده‌ها نداریم. و تا وقتی که از این زندگی، همگام و همدوش با توده‌ها مطلع نشویم، از فرهنگ و هنر انقلابی و مرتبط با زندگی توده‌ها، در جامعه ما خبر و نشانی نخواهد بود. هنوز که هنوز است حتی پس از قیام توده‌ها، ما می‌خواهیم آرمان توده‌ها را در لفافه تصاویر و سیستم بندی‌های هنری خرده بورژوازی دوران ویژه‌ی ستمشاهی بیچانیم. و این در حقیقت که حرکتی بر ضد هنر هست، هنر را در خودش خواهد کشت. خاموشی شور درون هنرمندان، حالت پاسیو بودن نسبت به جنبش انقلابی و تداوم آن، واکنش‌های خود به خودی بی‌رمق، اشتیاق کسب دانش طبقاتی - اما عدم حضور مادی در عرصه کشاکش‌های طبقاتی - باعث شده که اگر چه هنرمند در درون جامعه قدم بر می‌دارد، اما از درون با جامعه پیوندی نداشته باشد. تا هنرمندان به صورت یک موج عظیم انقلابی در این جهت عمل نکنند، کوشش‌های فردی به پیروزی همسنگ پیروزی توده‌ها نخواهد رسید. این مشکل را هنرمندان باید مورد بررسی قرار بدهند. عوض این که به بی شعوری درون تن دردهند، به ضد این بی شعوری با تکیه به توده‌ها عصیان کنند. بر علیه خاموشی شور درون بشورند. چون این خاموشی به معنای اعدام هنرمند در خودش است و این خطر به صورت جدی جامعه‌ی هنری ما را فرا گرفته است. البته از طرف دیگر امید عظیمی در مقابل ما ظاهر شده. هنر نیروهای جوان رها شده پس از قیام. ما امروز به آثار این هنرمندان توجه نمی‌کنیم. به انبوه آثاری که در درون غلیان سیاسی جنبش به وجود آمده، و پرتاب شده به درون جنبش سیاسی جامعه، بی توجهیم. هنرمندان رسمیت یافته‌ی جامعه، به دلیل شکست شور درون، به این آثار توجه نمی‌کنند. و این در حقیقت یک خیانت تاریخی از سوی هنرمندان رسمیت یافته‌ی جامعه‌ی ماست. وقتی آثار هنرمندان جوان به دست مسئولان هنری میفتد، نهایتاً فقط چاپ می‌شود. این مسئولان و صرفاً از موضعی

فرصت طلبانه، با چاپ آثار هنرمندان جوان می‌خواهند کمبودی را که خود نمی‌توانند پاسخ بدهند، پر کنند. این آثار اگر چه دارای ارزش‌های هنری نیست، اگر چه از دیدگاه تاریخی هنر توده‌ای قابل استفاده نیست، بدون نظر انتقادی، فقط چاپ می‌شود. و از این طریق نه تنها هنر توده‌ها را اعتلا نمی‌دهد، بلکه هنری را به عنوان هنر توده‌ها معرفی می‌کند، که از ارزش‌های تاریخی هنر توده‌ای، از آرمان‌گرایی آینده و ترکیبش با عناصر تاریخی به دور افتاده است. و بعد این طور وانمود می‌شود که گویا هنر سیاسی و اجتماعی همین‌هاست. مجدداً بحران هنر و انقلاب مشروطیت، البته نه در آن حد از نازل بودن، دامنگیر هنر و ادبیات امروز ایران خواهد شد. برای جلوگیری از بحران، هنرمندان ما باید خود را تجهیز کنند. این مسئله در کانون نویسندگان مطرح شد، و بعد به فراموشی سپرده شد. رسولان هنری می‌باید این مفهوم را که عام هم هست توضیح بدهند. باید این بحران را از دیدگاه‌های متفاوت مورد بررسی قرار بدهند. تا هنر و ادبیات که می‌خواهد پیشاهنگ خواست‌های هنری و سیاسی توده‌ها بشود، ارزش‌های واقعی خودش را پیدا کند.

طالبی: شما در هنر مقاومت به عنصر سوسیالیستی اشاره کردید. آیا به اعتقاد شما حضور عنصر سوسیالیستی، در هنر مقاومت به معنای ستمگری سوسیالیستی هم هست یا نه؟ یعنی توجه به مفاهیم طبقاتی هم وجود دارد یا نه؟ و در همین جا بگویم که وقتی شما به عنصر سوسیالیستی در آثار نیم‌ها و افراشته اشاره می‌کنید، توضیح دهید که عنصر سوسیالیستی در آثار این دو شاعر چه تفاوت‌هایی با هم دارند؟

سلطانپور: عنصر سوسیالیستی بدون چشم انداز بر عرصه مبارزه طبقاتی مفهومی ندارد. باید دید که هنر تا چه حدی با زندگی زحمتکشان در ارتباطی ارگانیک مربوط می‌شود. عنصر سوسیالیسم حتی در آثار نیم‌ها، که در واقع دریای عناصر سوسیالیستی هست، به صورت مجرد و عام عمل می‌کند. پایگاه خاص خود را پیدا نمی‌کند. یعنی از عام به خاص و از خاص به عام بر نمی‌گردد. عنصر سوسیالیستی وقتی که در وجه مجرد خود باقی بماند، با سوسیالیسم تخیلی پهلو می‌زند. اگر چه بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، وقتی فرهنگ سوسیالیستی به هنر و ادبیات جهان راه پیدا می‌کند، و در نتیجه هنر و ادبیات ما هم از آن تغذیه می‌کند، نمی‌تواند عنصر سوسیالیستی ادبیات ما با سوسیالیسم تخیلی همسنگ باشد. ولی به هر حال وجوهی از آن را حفظ می‌کند. به دلیل این که روی خاص پیاده نمی‌شود. البته این حرف را به صورت غالب می‌گویم. در مواردی هم نمونه‌هایی داریم که در وجه خاص پیاده شده است. مثل شب پای نیما.

طالبی: چه تفاوت‌هایی میان عناصر سوسیالیستی اشعار نیم‌ها و افراشته می‌بینید؟
سلطانپور: من روی اشعار افراشته مطالعات گسترده‌ای ندارم. پاره‌ای از آثارش را خواندم و ترجمه پاره‌ای از آثار گیلکیش را از طریق رفقای گیلانی شنیدم. بنابراین نمی‌توانم این طور که از نیم‌ها حرف می‌زنم، راجع به افراشته سخن بگویم و چگونگی حضور عناصر سوسیالیستی را در آثار این شاعر ارزیابی کنم. فقط بگویم که شعر افراشته با زندگی توده‌ها تماس بیشتری دارد. اما از ارزش‌های ویژه هنری بی‌نصیب است. یا کمتر از ارزش‌های هنری برخوردار است. حتماً این سؤال پیش می‌آید که آیا ارزش‌های زیبایی‌شناسی بورژوازی یا خرده بورژوازی مورد نظر من است؟ مسلماً نه. من به عناصر توده‌ای شعر نیم‌ها می‌اندیشم. باز هم اشاره می‌کنم به شعر شب پای نیما.

طالبی: ضمن صحبت‌هایتان گفتید که هنر مقاومت ما به آن دستاوردهای پویا که می‌باید برسد، نرسیده و گفتید این کمبود ناشی از عدم تجربه بوده. ما این تجربه را از آغاز مشروطیت شروع کردیم. این دو مسئله را چگونه از هم جدا می‌کنید؟ در یک دوره مشخص تاریخی خلا می‌بینید، یا عدم تجربه، کدام یک؟

سلطانپور: هر دو. تجربه دوران مشروطیت، تجربه ماقبل خود را نداشته، مگر به صورت بسیار کلاسیک. از تجربه انتقال فرهنگ از طریق نسل پیش از خود محروم بوده. بنابراین هنر و ادبیات مشروطیت نمی‌تواند به تجربیات ملموس و همه‌جانبه‌ای در درون زندگی توده‌ها دست بزند. وقتی هم که می‌آید زندگی توده‌ها را منعکس کند، مثل دوربین عکاسی، نمی‌تواند یک سازمان هنری منسجم، برای این مجموعه مادی در نظر بگیرد. یعنی غور در ارزش‌های تاریخی هنر توده‌ها نمی‌کند، جمع بندی از آن ندارد. خطوط ویژه آن را نمی‌شناسد. همین مقدار تجربه هم که در ادبیات دوره مشروطیت شده، سیستم دیکتاتوری، به ویژه دیکتاتوری محمد رضا شاهی، از انتقال آن به دوره‌های بعد جلوگیری کرده و این باعث شده که هنر و ادبیات دوره خفقان، از گذشته خود ببرد. در نتیجه نتواند از هنر زحمتکشان طی تاریخ درک درستی داشته باشد. روی این اصل می‌بینیم که در این جا خلا جدیدی ایجاد شده. البته از نظر درک عناصر انقلابی و سوسیالیستی قوی‌تر شده، روی پایگاه طبقاتی فرود آمده. اما التقاطی است. بخشی از زیبایی‌شناسی توده‌ای را، با ارزش‌های هنری بورژوازی و خرده بورژوازی ترکیب کرده، و این آشفتگی ایجاد کرده. خودش مانع خودش شده برای عبور به درون توده‌های مردم. البته یک چیز یادمان نرود و آن هم درصد بی‌سوادان در ایران است. این مسئله از دیدگاه دیگری می‌باید مورد بررسی قرار بگیرد. بی‌سوادی یک دیوار آهنین برای عدم ارتباط با توده‌های مردم می‌سازد.

عشقی: گفتید که در دوران مشروطیت هنرهایی بوده که جنبه سیاسی داشته اما فاقد ارزش‌های هنری بوده. این مقوله را بیشتر باز کنید. چه نوع اشکال هنری به اعتقاد شما می‌تواند مفاهیم سیاسی را به درستی منتقل کند. ارزش ویژه این اشکال هنری کدام است؟ چون که گفتید منظورتان از ارزش‌های هنری، زیبایی‌های بورژوازی و یا خرده

بورژوازی نیست. به خصوص این موضوع را در ارتباط با شعر نیما و افراشته بیشتر توضیح بدهید. چرا نیما به نسبت افراشته از توان هنری بیشتری برخوردار است؟

سلطانپور: گفتیم عنصر سوسیالیسم و آرمان خواهی سوسیالیسم در ترکیب با انقلابی گری خرده بورژوازی در اشعار نیما موج می‌زند و گفتیم مجموعه بینش نیما یک مجموعه ترکیبی است. در آثار نیما زیبایی شناسی هنر تاریخی فئودالیسم، بورژوازی، خرده بورژوازی، و آرمان خواهی سوسیالیسم تلفیق شده اند. این چندگانگی مانع گسترش محتوای آثار نیما به درون توده‌ها می‌شود. در افراشته اما، این مجموع بینش به نفع انقلابی گری برای آرمان توده‌ها کنار می‌آید. ولی به اندازه نیما از سطح نمی‌گذرد و به سطوح عالی هنری دست نمی‌یابد. چون عنصر سوسیالیسم در اشعارش ناگزیر است هماهنگی پیدا کند با عناصر تجربه شده هنری بورژوازی و خرده بورژوازی که این عناصر هنری ریشه‌هایش را از هنر عوام گرفته و هزار زرق و برق و آرایش به آن داده. این البته مبحث دیگر است. ما باید عناصر هنری توده‌ها را که دستخوش تفنن بورژوازی و خرده بورژوازی شده از درون هنر بورژوازی نجات بدهیم. فرهنگ مثل اقتصاد عمل نمی‌کند. اقتصاد را انقلاب به تمامی کنار می‌زند ولی فرهنگ را نه ویا در آستانه انقلاب و به آسانی نه. در درون فرهنگ عناصر هنر و ادبیات توده‌ها جاریست. اما سرمایه‌داری از آن به نفع خود بهره برداری می‌کند. در این جا ما به منتقدین مارکسیست متری احتیاج داریم تا فرهنگ و هنر توده‌ها را از چنگال بورژوازی ستمگر نجات دهند. نیما از عناصر تاریخی هنر توده‌ها بسیار بیشتر از افراشته برخوردار بوده. اما پیچیدگی‌های صوری مانع انتقال این عناصر به آینده می‌شوند. اما سرانجام منتقدین مارکسیست نیما را به آینده جاری خواهند کرد. الان هنوز که هنوز است، سد عظیمی مقابل عناصر سوسیالیستی هنر نیما، و اصولاً هنر مقاومت ایران، وجود دارد. این سد را منتقدین باید بشکنند. باید ما را با این ارزش‌ها پیوند بدهند. این به معنای یک انتقال مکانیکی نیست. انتقال برای ترکیب است. انتقال برای درک سیستم بندی هنر و آرمان و خواست زندگی زحمتکشان است.

عشقی: می‌گویید برای آن که هنر دارای ارزش‌های تاریخی هنر توده‌ای بشود، هنرمند می‌باید با مسائل زندگی زحمتکشان آشنا شود. اشکال هنری آن‌ها را بردارد و از آرایش‌های بورژوازی نجات بدهد. برای آن که چگونگی آرایش هنری مردم به وسیله بورژوازی روشن شود، در این زمینه مثالی می‌زنم - سنت سیاه بازی در هنر نمایش، یکی از اشکال هنر مردمی است. هنر خواص و یا بورژوازی می‌آید این شکل را می‌گیرد، دگرگون می‌کند، به ضد خود تبدیل می‌کند، با مفاهیم بورژوازی تلفیق می‌کند، و بعد میان توده‌ها می‌برد. و از این طریق مردم را فریب می‌دهد. پس یکی از انگاره‌هایی که در هنر مردمی می‌باید روی آن انگشت بگذاریم، گرفتن شکل‌های هنری مردمی، امتزاج آن با مفاهیم واقعی خلقی، و بردن آن میان توده‌هاست. در این صورت ارتباط هنر و توده بهتر امکان می‌پذیرد. با توجه به این انگاره، من فکر می‌کنم که افراشته به هنر توده‌ای نزدیکتر است تا نیما. در حالی که نیما به یک اعتبار بیشتر شاعر شاعران سیاسی ست تا شاعر مردم. سلطانپور: این حرف درسته. ولی به معنای حضور ارزش‌های هنر توده‌ای در شعر افراشته نیست. در شعر افراشته به شکلی خلایی هست. اشاره کنم به شعر:

ای شغال تن گنده خپله دیدی افتاد دمت لای تله

این شعر البته برای بیان مفاهیم سیاسی برد دارد. یک سلسله تصویرات طرزآمیز در این شعر جریان پیدا می‌کند. اما در هر صورت این شعر با شعر پرولتاریایی، با شعر زحمتکشان متفاوت است. این شعر را مقایسه کنیم با شعری از نیما. مثلاً مانلی. در این شعر برخوردی هست میان صیاد، که تجلی زحمتکشان است، با پری دریایی که تجسم سوسیالیسم آرمانی نیماست. صیاد به پری دریایی می‌گوید: من اصلاً همیشه بدبختم. همیشه کار می‌کنم. هیچ چیز برای خوردن ندارم. تو از من می‌پرسی تن من سفیدتر است یا تن زن من؟ من چطور می‌توانم برایت توضیح بدهم، وقتی هیچ چیز برای مقایسه ندارم؟

چرا دورغ می‌گویی؟ پس چرا وقتی با تمام عشقت زنت را در آغوش می‌گیری، می‌گویی تنت مثل مارماهی می‌مان؟ پس چرا دیوارت را با گل سفید کوهی رنگ می‌کنی؟ پس چرا می‌گویی این یا سمنی که زخم کنار باغچه کاشته، قشنگه. پری دریایی، با این سوسیالیسم آرمانی، عنصر امید را از زندگی توده‌ها کشف کرده، بعد به توده‌ها یادآوری می‌کند. این موضوع در سرتاسر اشعار نیما موج می‌زند. اما در جاهایی، به دلیل ترکیب با عناصر زیبایی شناسی بورژوازی و خرده بورژوازی، مجموعه غیر قابل عبوری به دست می‌دهند. اشاره ما به دقت در زندگی توده، در بسیاری از اشعار نیماست. می‌دانیم که نیما مال شمال است زندگی صیادان را می‌شناسد. در کلبه‌های صیادان نشسته، پنجره صیادان را دیده. گل را کنار پنجره دیده. محال است ما در زندگی شهری خود بدون ارتباط با توده‌ها، بتوانیم این عناصر خلقی را در شعر منعکس کنیم. ما می‌گوییم خورشید زیباتر است یا نمی‌دانم ستاره‌ها. همیشه در وجه مجرد مسئله را بیان می‌کنیم. همیشه از طبیعت الهام می‌گیریم. طبیعتی که یا مطلقاً زیباست و یا زشت. خورشید همیشه در شعر ما به عنوان وجهی از آرمان خواهی مطرح است. یعنی ما نمی‌توانیم عنصر سوسیالیسم را در خورشید، خورشیدی که خودش هست، ببینیم. یک مفهوم به جای خورشید، می‌نشانیم. این خورشید دیگر خورشید مردم نیست. خورشید ماست. خورشید خفقانه. خورشید توده‌ها خورشیدی است که در کویر می‌تابد. خورشید آن جا یک سلسله عملکرد دارد. باید عملکرد خورشید را در زندگی یک بلوچ تصویر کرد. ما قادر نیستیم. چون بلوچستان را از درون نمی‌شناسیم. زیرا سیستم دیکتاتوری مانع می‌شد. درخت

باید خودش باشد. در هنر و ادبیات، رودخانه، پرندگان باید خودشان باشند. ما در ادبیات پرندگان ویژه‌ای داریم. پرندگانی که از طبیعت خود عاری می‌شوند. هنر و ادبیات می‌باید با عناصر زیستی توده‌ها، با یک ادراک هنری – تاریخی پیوند بخورد. اگر این مسئله ایجاد نشود، که باید بشود، در هنر و ادبیات تحولی همسنگ انقلاب صورت نمی‌پذیرد. به اشعار شاعران رسمیت یافته ما بعد از انقلاب نگاه نکنید. می‌بینیم عناصر همان عناصر هستند. ما باید مجموعه جدیدی از زندگی توده‌ها در ادبیات وارد کنیم. عشقی: از سخنان شما برمی‌آید که شما استعاره‌گرایی را به عنوان یک وجه از زیبایی‌شناسی رد می‌کنید وقتی که می‌گویید درخت باید خود درخت باشد. اما...

سلطانپور: البته این حرف به معنای نفی استعاره‌گرایی در ادبیات ما در هنر نیست. توده‌ها هم در زندگی استعاره به کار می‌برند. اما استعاره‌گرایی در ادبیات ما در کادر تنگ انعکاسات خرده بورژوازی، در کم دانشی و عدم شناخت فرهنگ تاریخی، محصور بود. نیما هم استعاره به کار می‌برد. وقتی که مثلاً صیاد به زنی می‌گوید تنتت به مارماهی می‌ماند. این یک نوع رجعت استعاری ست. صیاد در مارماهی نوعی استعار پاک عاشقانه می‌بیند. چون تورش خشن است. ساحل خشن است، در برابر تمام این خشونت‌ها یک مارماهی وجود دارد که نرمی خودش را به صیاد منتقل می‌مند. بنابراین استعاره‌ها در درون توده‌ها وسیعاً عمل می‌کنند. بدون استعاره اصلاً ماده در ذهن منعکس نمی‌شود.

عشقی: در داستان‌های محمود دولت‌آبادی، استعاره‌گرایی در شکل مردمی آن، فراوان دیده می‌شود... سلطانپور: بیشتر این روابط در کار دولت‌آبادی حفظ می‌شود. پس منظور ما حفظ استعاره نیست، بلکه درک استعاره زیست توده‌هاست. نزدیک شدن به بینش توده‌هاست. بدون آن که تسلیم صرف آن بشویم. به دلیل این که این بینش از ادارک تاریخی مجموعه تجربه توده‌ها برخوردار نیست. استعاره‌گرایی را در وجه مردمی، می‌باید با مثال‌های فراوان همراه کرد تا برای ما مشخص‌تر شود. مثلاً چرا مردم چای را در استکان شیشه‌ای می‌نوشند؟ درست است که سرمایه‌داری این شیئی را می‌سازد، ولی تقاضا، زیبایی‌شناسی توده‌ها، تاریخ تحول اشیاء نقش پیدا می‌کند. این‌ها را باید از هنر و ادبیات بیرون کنید، همچنان که از اقتصاد باید بیرون کنید. مردم توی استکان شیشه‌ای چای می‌نوشند، برای آن که شیشه رنگ چای را نشان می‌دهد. برای آن که رنگ چای همانند رنگ خورشید است. برای آن که نور در زندگی مردم عمل می‌کند. چرا مردم می‌گویند پنجره رو به آفتاب؟ چرا زحمتکش‌ها، برخلاف ادعای بورژوازی کثیف، که آن‌ها را آلوده و کثیف می‌پندارند، تمیزترین آدم‌ها هستند. یک ملافه سفید را زن کارگر می‌شوید، و بعد تمیز روی مجموعه رختخواب‌هایش می‌کشد، اگر چه آن ملافه چند وصله دارد. امکان یک زیست زیبا و عادی را از توده‌ها گرفته‌اند. و بعد متهمشان می‌کنند که زیبایی را درک نمی‌کنند. اگر بگذارند، زحمتکش‌ها، زیباترین زندگی را می‌سازند. رنگ و لعاب بورژوازی تمام ارزش‌های طبیعی ارتباط با طبیعت را از زیبایی‌شناسی توده‌ها سلب کرده است.

عشقی: زیبایی‌شناسی توده مردم، جنبه تزئینی ندارد، بلکه در زندگی تولیدی آن‌ها نقش ایفا می‌کند. یکی از خوانندگان گیلکی، عاشور پور، ترانه‌ای می‌خواند به نام پاچ لیلی. این خواننده از طریق نگرش یک روستایی، زن زیبا را در پاچ لیلی سراغ می‌گیرد. پاچ را گیلانی‌ها به زنی می‌گویند که چاق و پرزور باشد. یعنی روستایی زنی را زیبا می‌بیند که کارایی داشته باشد. در داستان‌های محمود دولت‌آبادی هم استعاره‌ها بدین گونه به کار گرفته می‌شوند. سلطانپور: کاملاً درست است. و در عین حال این صرفاً به معنای زیبایی برای استفاده نیست. اصلاً پای چاق در نظرش زیباست. پای لاغر مردنی برایش زیبایی ندارد. مگر آن که از درون محرومیت‌ها به چنین وضعی تن بدهد اما اگر حق انتخاب داشته باشد، آن نوع زیبایی را انتخاب می‌کند که در رابطه با زیست اجتماعی و تولید مادیش در نظرش زیباست. این زیبایی‌ها باید مورد توجه هنر و ادبیات قرار بگیرد. مثلاً در نظر زحمتکش‌ها، گلگونی چهره، نشانه کار و حرکت است صورت مهتاب و زردنبو، که دختران بورژوازی و خرده بورژوازی خود را بدین شکل می‌آرایند و مانند مرده‌ها می‌شوند، گر چه یک سلسله جاذبه کاذب ایجاد می‌کند، اما، انحطاط زیبایی را به وسیله خرده بورژوازی اعلام می‌کند. و بینش زیبایی‌شناسی توده‌ها را از طریق وسائل ارتباط جمعی، به سمت چنین زیبایی‌های کاذبی سوق می‌دهد و مردم را مسخ می‌کند. اما به هر حال این انحطاط زیبایی برای مدت محدودی قدرت دارد، و تا نهایت نمی‌تواند دید زیبایی‌شناسانه مردم را به انحراف بکشد. دختران زحمتکش ما گل دوزی می‌کنند. پارچه‌ای را برمی‌دارند و با گل‌هایی که در منطقه می‌شناسند زینت می‌دهند. آیا این ادراک عمیق از زیبایی‌شناسی در وجه خامش نیست. قابل توجه است اگر این مسئله را بررسی کنیم، که آیا حیاط خانه آن دختر گلدوز گل ندارد. تمام اشیاء و روابط روستا به ضد زیبایی طبیعی عمل کردند، تا او را به طرف یک زیبایی مصنوعی، که خاطره زیبایی طبیعی را در او زنده می‌کند، ببرند. اما اگر زندگی طبقاتی پایان پذیرد، و جامعه سوسیالیستی فرا برسد و بعد جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی تبدیل شود، تمام ارزش‌های طبیعی به خودشان رجعت خواهند کرد. دیگر نگهداشتن گل توی اتاق لزومی نخواهد داشت. نگهداشتن گل‌دان توی اتاق به معنای نداشتن حیاط و باغچه است. خرده بورژوازی البته به شکل تحمیلی گل‌های باغچه را توی اتاق نگه می‌دارد. برای آن که لیاقت ندارد که در فضای آزاد حرکت کند. ولی توده مردم می‌توانند در محیطی که تمام طبیعت را حاضر کرده حضور داشته باشند. در جامعه کمونیستی همه چیز به صورت سالم به طبیعت خودش رجعت می‌کند. رفتن به طرف یک شاخه گل البته نشانه تجدید بهار هست. اما وقتی در خانه و در اطراف و کلا

در همه جا، بهار حضور پیدا کند، جستجوی یک شاخه گل توسط زحمتکش، بدین معناست که گل به هنگام بهار در جای دیگری می‌شکفت، نه در خانه زحمتکش. می‌بینیم که در همه جا و همه چیز، حتی در سنت‌ها و اسطوره‌ها، مهر طبقاتی عمل می‌کند.

عشقی: در جو اختناق رژیم سابق، استعاره در هنر و ادبیات معمولاً در وجه تجریدیش به کار گرفته می‌شد. ام‌ا در عین حال هنرمندانی داشتیم چون محمود دولت‌آبادی، که از استعاره بدین صورت استفاده نمی‌کردند. چه شرایطی چهره‌های استثنایی چون محمود دولت‌آبادی را به وجود آورد؟ اگر چشم انداز سیاسی و اجتماعی گذشته ایران، هنر را دچار تجربه اندیشی کرده بود، چه زمینه‌هایی امکان رشد هنرمندانی چون محمود دولت‌آبادی را فراهم آورد؟

سلطانپور: اجازه بدهید این مسئله را در بررسی هنر مقاومت دهه پنجاه، در نشستی دیگر پاسخ بدهیم.